(۵۴۱۸)

۲۳۲۵

بیاض نسخہ جات فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

باب دوم در رسم مرهم [illegible] زخم و بهوره و [illegible]

[illegible]ل حمد حق بعد نعت رسول درود آل اصحاب

[illegible]ل [illegible] در بیان مرهم مرحوم علی اکبرخان [illegible]

[illegible]خم و بهوره خواه انسان خواه حیوان باشند دفع

[illegible]ود یک شیشه [illegible] شود و دیگر [illegible] شود

[illegible]غن نیم [illegible] روغن [illegible] نیم [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قرص جداگانه بریان کنند و قرص را خورد کرده مومیایی [illegible]

و تخم اشیا را در سنگ سای نمایند پارچه بیز خورد با عرق حل کنند

تا مثل [illegible] نگاه دارد   مرکب تخم نانخواه بیار و سپاری تخم

شش [illegible] بدرب [illegible] طوطی [illegible] شش [illegible] کات

سفید [illegible] اول [illegible] سپاری بسوزند بعد

تمام اشیا در سنگ [illegible] حل [illegible] کرده

برابر تخم [illegible] بیخ [illegible] تخم نانخواه خوب

دعا

سفید [illegible] نو [illegible] ترتیب [illegible]

دو [illegible] یکو [illegible] یکو [illegible] نام

[illegible] طوطی [illegible]

مرغابی [illegible] روغن زرد

[illegible] اشیا [illegible] پارچه بیز خورد

[illegible] اشیا [illegible]

ودر بیان اندازهٔ افیون [illegible] بو تلی [illegible] در روغن

[illegible] بعده [illegible] خشخاش [illegible] [illegible]

[illegible] شفا بولور مرهم [illegible] ایچون مرهم [illegible]

[illegible] دورماشنه [illegible] دورماشنه [illegible]

[illegible] دورماشنه شیره [illegible] ماشنه

[illegible] دیکر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ایچون چینانی

[illegible] مرهم [illegible] مرهم [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] روغن [illegible] [illegible]

نیکو شود این ادویه [illegible] بخایند [illegible] چندانکه هر دو [illegible] بدست

بمالد خوب [illegible] گرم کرده ادویه انداخته خوب بمالد روی [illegible]

نشسته [illegible] افتد [illegible] بمالد قوام [illegible]

شود [illegible] صحیح نگاه دارد [illegible] سنجر خانی مقدار زخم

گرفته مرهم [illegible] بر زخم نگاه دارد به شود [illegible] نوع دیگر

مرهم زخم [illegible] به شود باید که [illegible] سیاه و [illegible]

سفید و [illegible] [illegible] زرد [illegible] شیره [illegible] بسا بده

[illegible] بر جراحت [illegible] تا [illegible] باید [illegible]

[illegible] بدرد [illegible] بخشند [illegible] شفا یابد [illegible]

[illegible] مرهم [illegible] [illegible] بال [illegible]

آثار

[illegible] [illegible] [illegible] اول

[illegible] بگذارد [illegible] کوفته و بیخته [illegible] و از آتش

[illegible] دارد [illegible] روی [illegible] سرد [illegible] شنگرف

اندرین جراحت البته بربسته بگذاشته بر زخم بعد از ختم تا کی

بهتر شود باب در بیان تب گوید نوع دیگر علاج تب تجاربی و مجربه [illegible]

در معده رسید شود بیارد لنگی یک تخته لونگ یک تخته [illegible]

برگ تاک یک [illegible] باید که برگ مذکور را آورده در [illegible] آب

انداخته پارچه ور دهان بسته بالای پارچه برگ انداخته

ادویه و برگ زیر و بالا داشته بالای [illegible]

ده برگ [illegible] شود [illegible] موافق بخورد

[illegible] روغن و شیره

بخورد [illegible] شود نوع دیگر علاج تب سرد و گرم

مجرب است بیارد [illegible]

اجوان [illegible] اجوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

گونه بلاسی گرمانیه احوال نسخه چهتوره سیاه اپنی همه ادویه [illegible]

[illegible] چند [illegible] بیده آنچه کشیر ادرک حل کرده گولی معد [illegible] سیاه

بندد یک یک گولی صبح و شام تا هفت روز بدهد چند روز ترشی

بادی [illegible] ناکند تجربست نوع دیگر علاج تب

لرزه بیا [illegible] هرتال پیلیان اول هرتال به بار [illegible] بندد

یکتوله یکتوله

[illegible] چونه [illegible] آب [illegible]

تا [illegible] [illegible]

تا [illegible] [illegible]

[illegible] هرتال [illegible]

[illegible] گولی [illegible]

[illegible] صبح و شام [illegible]

[illegible] علاج تب

لرزه

لرزه بود اگر دستش بکنول که شنید بکنول عرق او درگ طب آثار بحرجه باد

کهرل کند عرق مذکور حیض شود کولی مقدار موئیک بیند بعد [illegible]

صبح و شام

هاتنعت بکند بخورد تب لرزه هر قسمی که باشد دفعه شود و بال اکبر وز

پرهیز کند مجرب است علاج تب لرزه و حصبات

بیمار دشنگی فنجان کی و سماکه بریان کرده فاغلش ببک

کاله

دو درم ها ریک ساده در شیره لیمو حل کنند کولی مقدار نخود

بنبند سلیکم یعنی نجاری بکجه خوردن و بعد هشتزده ستیات

و بستر ها و سر و هر جیم ها در بر او هر سیلی ها فرزاید

علاج تب نجاری بیمار در [illegible] منه ترکان درزیم

سلیمان مرجه ستباه سوخت [illegible] بکاهند دم تخیم [illegible]

نسیاه شنش درم ها به بکهند [illegible] و بیختیه بدار و [illegible]

خوردن در شیر او در [illegible] بد سلیکم [illegible] اگر باشد [illegible]

بد بد تب تلخ بر ودی باشد [illegible] بد بد [illegible]

علاج تب لرزه هر تب که باشد دفع شود نوع دیگر برای

تب لرزه زعفران بیارد و موم عسلی موافق تخم اسبای

در شیر [illegible] آوارس کرده بدهد ان الله تعالی [illegible] شود

علاج تب لرزه هر نوع که باشد دفع شود

فلفل گرد ده تولا سونتھ عقرقره پیپلی خورد هر یک تولی

در شیر دهتوره سیاه کوبی بیند و بورش دانه بونگ صبح

و شام آب گرم بخورد آزار دفع شود از این هیچ درد

شکم نمی اید [illegible] عبد النبی مرحوم

تب لرزه بیارد زر نیخ [illegible] برابر کوفته در ظرف

گلی [illegible] برو [illegible] کرده [illegible] خشک

ساخته بخورده بعده [illegible] سود و بعد سرد

[illegible] برآورده [illegible] کرده بطور اول آتش دهد

[illegible] پس کوفته [illegible] امدن [illegible]

خوردن از بس دم آید بچه را گوشت نیم گرم دهد ۱ علاج
پستان بر سینه چهار ماشه چوب در آب حل کرده بطفل بخوراند
پریده و شیر دادن ریخته بگمند از شد و تسکین گردد بس
استخوان نگرفته بوقت آمدن بچه هر دو دست باز
دور کرده ... علاج بچه که لرزه و تخیره بیابد کشنیز بادیان
یان کشنیز خشک زیره سفید از هر یک سه ماشه بگیرد هم
سابیده و خیره کشیده بدهد تا سه روز که اگر در دو تب
باشد دیر ... علاج بچه که لرزه بیار دهد مال چون تیشه
سفید برابر گرفته ... هموار صلایه نمود بقدر نیم گولی
بسته در پستان زده با ... گرم ... بچه ... نمود ... باشد
بروز طفل را نیم حب دهند علاج بچه که لرزه ... بیمار ...
شکری بریان کرده و شکری برابر نیم ماشه ... بقدر
وقت مزاج ... اگر ... فرود ... تا ... بدهد ...
... علاج بچه بیمار ... نیم ... طوطیه ... کند

هر دو ادویه را با شکر سفید برابر گرفته [illegible] بعد بخورد [illegible] بیشتر

امدن [illegible] بعد هر [illegible] دور شود نوع دیگر

[illegible] دفع شود چشم روشن و طعام هضم گردد

نسخه نوع دیگر بیاید هلیله [illegible] هلیله املج مرچ سیاه پیپل گوشت

و انواع نمک [illegible] هر سه برابر گرفته [illegible] کوفته و بیخته چهار ماشه

با [illegible] بخورد دفع شود نوع دیگر [illegible] مزمن علاج

نسخه بیاید [illegible] روز در شیر [illegible] انداخته نرم کنند بعده

[illegible] کرده باریک سایند مقدار [illegible] چهار روز

بخورند [illegible] دفع شود [illegible] شام بخورد

مجرب [illegible] سردی

دفع شود [illegible] آورده شکم خالی کرده دانه

[illegible] در [illegible] دفن کنند بگیرد

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] آتش [illegible] دور کرده

برنج کهنه دارد بوقت حاجت رعفه بند یک ماه نخورد با شکر بر روز

بخورد مجرب از بهبود است نوع دیگر بیت مجربات بسیار

بار آزموده کماشتی دهنیان پر بیتر اسونخ کل بیل نیم ...

هم یکونیم توله بیار و این همه ادویه را کوفته بیخته پنج حصه نماید در

پنج روز کار را بکار اگر بیرون شاند چند ترشی و بادی و جغرات

و روغن نکنند نوع دیگر بیت گرم بسیار منفعه املتاس

سونخ بالا ناگرمونه پرده جمله برابر وزن یکونیم توله کوفته بخورد

پنج حصه نماید پنج روز کار را بکار آورد اگر خوش شد چند ترشی و بادی

و روغن نکنند نوع دیگر علاج بیت یعنی دفع شود بسیار

آلری — سونخ دهنیان ... بهتر اگر ... ...

هم برابر یک توله گرفته کوفته چهار حصه کرده کار بکار چهار روز بخورد

دفع شود چند ترشی و بادی و روغن نکنند مجرب

علامت یعنی اگر بوقت ... یعنی شد باید بادی

دیگر لیت ... سعیده و بیت ... بیاید دران ضماد تولی پیاله ...
و تولی و سفید بی ... تولی تخم جکانه تولی این همه باریک کرده با قند
کنند قدری بخورد و بعد ترشی و بادی چرب کنند
نوع دیگر
... دیگر ... سقمونیا ... در حال کوشته دو تانک ... دو تانک
... بسا بده بار قرنفل بساید بقدر یک کوبی
بخورد ... دو روییده قیمیقه ... جسم بخورد بالای
آن نان گندم و روغن بسیار چند لقمه بخورد اسهال شود ...
... جهاناربد بکرم الله دفع شود چند ... شیر و
نیشکر کنند
نوع دیگر ... بپزند و حرارت دو درم
سوخته ... سیاه ... بخوردند ... چنانکه دو درم سوده
کرده همه ... بساید تولی ... مقدار سیاه ... یک
صبح ... بخورد بعد ترشی ... و روغن کنند ... دفع
شود
نوع دیگر ... بساید ... همه ... بسیار
... جل ... این ادویه

برابر وزن گرفته بکوبند با آب نکار کرده خورده شود چند روز تب نشیند با

بکنند به شود . علاج تب پشش بابد هلیله سه درم بجوشانند

دو درم سعد کرده جیتر مول سه درم سپند آنها بیدیو لوان

نو درم بلیله شش درم با بلیله هفت درم چیرایته هفت درم سفید

نو درم سیاه مرچ سه درم کشنیز سه درم سپند لوان سه درم

پیپل مور سه درم کندان سه درم سوچن نمک سه درم لونگ

یک درم مغز کوبیت یک درم همه را یکجا کرده باهلیلی سائیده

پنج درم با شکر هم بخورد شفا یابد سرفه و سردی و پشت

و جمله پشت شش ماه و بعد سال بود و بدا کشم و غیره علت رفع

شود . تو حید بکبر پشت لبریده کاه تخم خشخاش خرفه تخم شد

۳ توله ۳ توله ۲ توله ۲ توله

گل پیل سونف سیر تیرا کتیره و دیبان مکوی بیلبانی

۳ توله ۲ توله ۱ توله ۳ توله ۲ توله ۳ توله ۳ توله ۲ توله

این همه بکوب سرکرده بجهت یک جو درنگاه داره وقت صبح دوا آفتاب

آ... خشن دیر تا که جیتر کنده باقی پا... آب نمانند

بخورانند بطور شام یک انار را آب گرفته اخته نیم پاو و بمانند برفیع بخورانند

خشت پیلپا در یا بچه و نلی بسته در کاپا انداخته بجوشند و پیلپان

کوفته بیامیزند کاپا امیز کرده هفت روز بخورد بیت دفع شود

حذر ترشی و بادی کنند نوع دیگر بتیر بیخ تو چیلی باشد

بیابری برده نیلی باهرده اسپغول تو نشه پیلپان سیاه مرچ

سفید بی چتر نمک سنده سنا مکی هر یک برابر کوفته گولی کرده

مقدار یک گرده لیلی ساز و باشد یک توله هر روز بخورد بعد دو روز

پانزده روز یا پانزده روز بیت دفع شود حذر ترشی و بادی

کنند علاج [illegible] عزت [illegible] بیار شود

گلی دو توله هریره دو توله [illegible] جیفت دو توله زیره دو توله

این همه را بسیار کوفته و بیخته تنها کرده بوزن یک توله

بوقت صبح [illegible] بازه [illegible] بخورد [illegible] نمک [illegible]

[illegible]

بخورد این ادویه کوفته بعده این است هلیله سیاه یا و آمله

اندر بحوها و آمله کهو کره کلان یا و ثنا و صعتر کشنیز ی و آمله

این همه ادویه کوفته بیخته برابر ادویه شکر تری آمیخته کرده

بوقت صبح یک تنگه وزن با شیر ماده گاو نیم پاو بخورد چند

ترشی و بادی نکند شفا یابد دیگر بیرهمه نوخیز بیمار و

قرص سیاه یک ملکانه سحقند سوک کنجد اسپ هر چهار یک آثار

کهربا مروارید کشنیز بیخته سنبل تحقیق بهول بیخ [illegible] شکر صاف این

همه نیم آثار کوفته کوفته بیخته هر روز یک تنگه وزن وقت

صبح بخورد چند ترشی و بادی نکند شفا یابد علاج [illegible]

بیاز در مصطکی سیاه کباب چینی [illegible] هلیله شوید [illegible] ترنجبین [illegible]
۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله ۲ توله

مصری این همه ادویه کوفته بیخته [illegible] هر روز
۲ توله

بخورد [illegible] چند ترشی و بادی نکند [illegible] توحید

[illegible] [illegible] بیار [illegible]

قبض کهنه اول مرد در سنگی را بار بگیرند بعده قند اصفر کرده اتوله
نیز بعد بدهند که بی بشند روز صبح بخشند بوقت نماز بیک
بخشید انداز و شش نیز یک یک لی بخورند بعد نمک خشک
و دو وقت بیانان کنند سبوس اول یک یک زنجبیل کشند بوب
جند بیانه ب سب ... تو ... بیر تالیس و قرص چینی کو شست
۲ توله ۱
قطور قرص سیماب ... ۲ توله ۶ ماشه ... ۲ توله ... ۲ توله ... در عدد ۶ توله
این ادویه جدا جدا کوفته و در یک ظرف بیند بیاره با قند و اوراصفر
کوفته سیماب مخلوط سازد بعده برنج ... نگاه دارد
... اول ... یک ... کیرا کوفته ...
شکر اصفر کرده بخورد بعده ... روز ... کنند
سوم ... اول ... فرصت ... روز
چهارم ... مشرق ...
... ... در حلق فرو دارد

و بیخ اشیا به حد نکنند چون نیست . نوعی دیگر بطریق طبخ

و سر طبه بهار و قند کهنه یک هلیله باد و بالا عالم [illegible] بلاد [illegible]

بالا ایت یونی ببس یک هلیله باد و بالا اجوان خراسانی [illegible]

باد و بالا اعظام سنا بیره [illegible] کوفته بند یک [illegible] خدا بید [illegible] نفت

کوفته نفت زعفد بخورد [illegible] تر [illegible] بالی [illegible] جنیر [illegible]

حذر کنند و دفع شود که علت دور [illegible] . نوع دیگر [illegible] علت

بیمورا و [illegible] و بدنای قطبان و خشخر برید و نمل [illegible] بیورا

وزن [illegible] بر چه در [illegible] علت بیورا دفع شود [illegible]

اجوان خراسانی [illegible] بلادر [illegible] بوله قند کهنه [illegible]

نیم [illegible] همه ادویه [illegible] [illegible] قند [illegible]

[illegible] کوفته [illegible] کوفته [illegible]

بخورد [illegible] و [illegible] ماجرا [illegible]

[illegible] تا یک [illegible] بخورد [illegible] دهان [illegible]

پوست بیخ کاکت در آب انداخته جوشانیده دهد سه روز بعده بخورند

بکوبند ... بعده چهار گشنیز بخورد و همه طور بیک بار دهد

از موده ۱۵ ... نوع دیگر ... چهار دو کاسه ... چهار تولد

بال بر ده چهار قوام شیره ... چهار تولد ... بس ...

شقشت ... ... مقدار نخود ...

بوقت صبح ... ادرک ... چهار ... ...

یا لا داده بخورانند چهار ده روز مجرب است باید که گوشت خورده

اشیا بادی بخورانند چند غیبت پرهیز ... مجرب است

نوع دیگر ... ... و ... بارد

... بچه ... را بر هم ...

... سوخته ...

... در ... مجرب ... قند

... مقدار نخود ... قند

بکیرد او را بعد از اندک قند اکر بسیار اسحیده درحلق فرو دارد

بجای طعام [illegible] یک روز بخورانند چند ترشی و [illegible]

بکنند دفع شود نوعی دیگر چون آب ماء الحیوة [illegible]

گوشت با [illegible] قند [illegible] خرما بادام سکنجبین

[illegible] پارچه [illegible]

اندازه [illegible] دیگر [illegible] برای [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] گندم روغن

هفت روز بخورد شفا یابد نوعی دیگر [illegible]

[illegible] معتدل [illegible]

[illegible] روز بخورد [illegible]

طول [illegible] عارض [illegible]

نوعی دیگر [illegible]

[illegible]

اگر اندرون این عضو مسح یا [illegible] بود [illegible]

هفت پخته عمارت کهنه گرفته کوفته بیخته و با [illegible] شکر

[illegible] کرده هر روز یک کف دست [illegible] بخورد [illegible]

باطل کند [illegible] شفا یابد نوع دیگر سوزاک تلخ

وقتیکه بول کردن سوزد [illegible] زرد [illegible]

و [illegible] بود باید [illegible] کتیرا [illegible] سپید و

و [illegible] و [illegible] شکر [illegible] خیار

یک [illegible] کرده [illegible] اثار آب [illegible] جامه [illegible]

[illegible] آب [illegible] جامه [illegible] کرده یک درم [illegible] شکر

[illegible] کرده [illegible] بخورد [illegible] گوشت [illegible] هفت روز بخورد

[illegible] روغن پخته

[illegible] ریخته [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

دردوشش [illegible] بر سبوجه [illegible] صحت محکم نمود [illegible]

السن [illegible] بیک [illegible] نهاده بر سبوجه بالا [illegible] بندلند [illegible]

رنکنه [illegible] بولار بوقت صبح عرق بوزنه [illegible] [illegible]

صاف کرده نوشند و [illegible] قدر بخورند [illegible] خصیت شود

بر بیز [illegible] نوع دیکر علاج سوزاک خوشبه [illegible] بیش [illegible]

قدر شیره طوطه آندک [illegible] دو بر آبه [illegible] پانزده

[illegible] معتاد [illegible] دانه [illegible] بیک [illegible] بعد [illegible] روغن [illegible]

[illegible] صبح [illegible] بخوره قدر [illegible] روغن [illegible]

بخورند صحت روز [illegible] بر [illegible] مجرب [illegible] نوع دیکر

علاج سوزاک [illegible] دفع [illegible]

[illegible] اول [illegible] روز [illegible]

[illegible] روز بخور [illegible]

[illegible]

نوع دیگر [illegible] بای بایک [illegible] آثار [illegible]

یک ایام [illegible] بدهد ثم آثار چیز معلق [illegible] این [illegible] ادویه

ادویه [illegible] بدهد [illegible] روز بیند یک [illegible] بخورد

[illegible] بالک [illegible] مجرب نوع دیگر علاج بدهد [illegible]

صبح [illegible] شیر [illegible] نوع [illegible] شیر [illegible]

این ادویه بار یک [illegible] بدهد [illegible] بخورد [illegible]

شیر [illegible] بخورد همراه [illegible] صبح [illegible]

روز [illegible] و بالک [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] مجرب نوع دیگر علاج بدهد [illegible] باشد

صبح [illegible] باشد [illegible] یک [illegible]

[illegible] همراه [illegible] بخورد [illegible]

مجرب نوع دیگر علاج [illegible] و [illegible]

دنبه و [illegible] خورده باشد و

[illegible] بسیار [illegible]

بخورند [illegible] انار [illegible] یکی [illegible]

[illegible] انار [illegible] [illegible]

چیز موافق [illegible] توله [illegible]

و بپخته [illegible] انار [illegible] انار [illegible]

یک توله یا دو توله بخورانند [illegible]

حجامت [illegible] [illegible]

نوعی دیگر علاج یادگار میرزا رضا علی بیگ [illegible]

بسیار مجرب [illegible] انار [illegible]

بخورند [illegible] انار [illegible] توله [illegible]

نخود خام [illegible] یک توله [illegible] چهار توله

[illegible]

[illegible] پخته [illegible]

حال [illegible] یک توله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیبانی به امراض [illegible] و کرم [illegible]

بنا بیابد بحرب [illegible]

[illegible] بوره بکار امده [illegible]

نسخه [illegible] بیارد بمیرد بکار می اید بیخ ترنج

[illegible] شلغم [illegible] و ارچه [illegible] تا توله [illegible]

[illegible] کرده [illegible] بکار [illegible] برای [illegible]

روغن [illegible] خورد [illegible]

[illegible] بخورد اگر [illegible]

[illegible] بمیرد [illegible]

اگر [illegible] اید [illegible]

[illegible] کرم [illegible]

[illegible]

نسخه [illegible]

[illegible] بیارد [illegible] را بیخ [illegible]

[illegible] نسخه بیرده و [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] بیار [illegible]

[illegible]

نسخه [illegible]

[illegible]

و اگر [illegible] قطعه [illegible] کرده بدارد تخم [illegible]

[illegible] با هم وزن با [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] ماده [illegible] نخود [illegible]

[illegible] و بادی وزن کنند [illegible] شود دیابیطس

[illegible] کشنیز [illegible] آورده و در سایه

خشک کرده [illegible] آورد و در سایه خشک نماید [illegible]

[illegible] با یک ساعت [illegible] انداخته بدارد

[illegible] از [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] شود [illegible] و بادی [illegible] وزن [illegible]

[illegible] تخم انیسون [illegible]

[illegible]

[illegible] مجرب [illegible] لوبیا [illegible]

جمله آب [illegible]

روغن [illegible] بیخ و بادام یک اثار رخام تخم کاهو کوری

تخم کاهو تری نیم تولہ [illegible] بهل نیم تولہ گل سنبل [illegible] روغن

ان کو ہو کلان مصری یک اثار باکو [illegible] لا مغز کنجد یک اثار
اتولہ

مسکه تو سیاه یک اثار تمام [illegible] کوفته [illegible] دو اره مسکه را

گرم کند تا وقتیکه [illegible] روغن در آن وقت مغز کنجد کنوار

انداز [illegible] در آن [illegible] تمام ادویه را

در آن انداخته [illegible] کند تا که تمام یکجا شود فرود آرد هر روز

یک تولہ بخورد برتشنه و بادی کند انشاء الله تعالی شفا

یابد [illegible] نوع دیگر [illegible] در یال سفید

[illegible] تمام [illegible] بر [illegible] اید [illegible]

علی البسیار [illegible] روغن [illegible] تو اندازی طور [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] تر [illegible]

[illegible]

شقاقل [illegible] شیر خورد یک آثار باقی و باقی آثار خام دال و غیره را

ازین جمله مذکور در دیگ انداخته خوب بجوشانند چون حل کرده

شیره بگیرند در پارچه بیز کرده نگاه دارند روغن

مذکور در شیره انداخته بجوشانند این [illegible]

بخورد و حمد ترشی و بادی وزن کند حلوه [illegible]

حلوا قوت [illegible] باشد [illegible] آثار خام

[illegible] آثار خام پسته [illegible] تخم [illegible]

باقی و آثار خام [illegible] باقی و آثار خام [illegible] باقی و آثار خام

تخم کاهو باقی و آثار خام مصطگی سفید بوزن [illegible]

خام [illegible] مصری بوزن [illegible] خام [illegible]

[illegible] باقی و آثار تخم [illegible] بوزن [illegible]

[illegible] ترکیب حلوا سازد موافق [illegible] بخورد

[illegible] ترشی و بادی کند [illegible] اگر [illegible] خام

[illegible]

[illegible]

بیخ انار تخم توت سپستان بیخ انار آب شیرین یمن

در ظروف گلان انداخته بجوشش دهند تا که آب نیم

شود و آثار آب باقی بماند آن آب در ظروف چینی انداخته

دو انار قند گرفته دران انداخته بقوام سازد در قوام قند

این ادویه‌ها بیزا زیره بهمن نخود چوتری یک توله لونگ

یک تولی دارچینی قلمی شش توله کباب چینی شش تولی

باریک ساییده [illegible] کنند تا که [illegible] بقدر یک کفچه بخورد در

شهوت بسیار غلبه کند حیض زن [illegible] و بادی و زن

گند [illegible] نوع دیگر برای بسیار شدن شهوت لونگ

[illegible] بخورد [illegible] در شیر خورد یک [illegible]

[illegible] دور گرد لاشعام

[illegible] ارد [illegible]

[illegible] وقتی [illegible]

اندک گفته بدار روز زینه معجون خرما بخورد شهوت بسیار شود

چند جنسی و بادی کند نوعی دیگر قوت باه و زیادتی

شهوت مغز اکروت مغز بادام منقه خشخاش

سپید بلدری تخم کوت تخم کنکوی برکوبند تخم خاکوبیا

سونت بیلی الوان موجه سیاه گویند کیک سیاه پهلی

بسولی برگ ببکل خشک خشخاش گویند ابلاچی نیم تولچه

سیاه مصلی سفید مصلی موجه دس بهمن وندره مال

کنکوی رومی مصطکی این همه کاونیه بخوران یک یک حله

و شکر هم وزن اگر زاید باشد مضایقه نیست روغن گاو

یک اثار خرما طین خشک ... لب ... یک تحفه این

اشیاء مذکور سایده در پارچه بیز ...

خواه ساخته ادویه ... حل کنند ... آ... حض

... حل نماید بعده ... زکو ... روغن ... لمه

هر شام یک تولچه بخورد چند تر شیب و بادی کند کامل

تجربست نوع دیگر قوت باه و افزون شهوت

معجون که بیماری باد و سردی دفع شود بارها تجربت

جایپهل جوتری بوزیدان بہمن خولنجان زعفران مشک

عقرقرحا چنار ... رومی مصطگی ... مصطگی

مصطگی ... ابریشم بیرم ... بسباسه ... تودری

بالنگا ... اسگند ناگوری ... بادام ... کل گلاب

بهمنسفید ... تخم ... جوز ... جوتری ...

گلاب شهد ... ... زرد ... ...

این همه ادویه ... سازد شکر ...

... اند کہ گرم ... کنند بعدہ

... شود ... قوت ... خوردن

بوزن سه ماشه بموافق مزاج خود بی‌تفاوت که بخورد از فضل الهی
بهیچ بیمار نگراید مجرب این بوده است بعد بعد متواتر بخورد
بخورد ترشی و بادی و روغن نکند نوع دیگر
نوشش دارو کمی هر دو سونغ شش بلیله پیپلامور
۱۲ توله ۱۲ توله ۱۲ توله ۱ انگار خام ۱۲ توله
هلیلیان مرض سیاه سپند لوف سنا مکی گلقند بادردی
۴ توله ۱۲ توله ۶ توله ۳ توله ۶ توله
بهیره بوست املا ایں ہمه اشیا را اورده کوفته و بیخته برابر
۶ توله ۶ توله
وقت خفتن یک توله دست بخورد بالا و این تداوی تا بیست خبر
بخورد ان شاء الله تعالی در جسد او هیچ مرض نماند با بیغ بادی
و سیر درد باد و بیت الخوان و هر آن ذات حصوه و بی‌خالع و غیره
و فربهیدن شکم و به جاضمی طعام همه برود خیره الله تعالی به
شود نسخه نوع دیگر علاج وقت باد و امسال کند بجای
و سخت شدن قضیب [illegible] ن فرج [illegible] دولت
بحول و بولیت [illegible] و [illegible]

غنچه گل اگر کمبود باشد بهل غنچه نه شگفته انار بادام خورد

ربا این گلها در بار برگ و صندل این همه با کوفتن [illegible] هر یکی

گرفته در آب [illegible] سیر انداخته جوش [illegible] بعد گلاب جاند

در بار چه سبز کرده بگیرد [illegible] دار و صمغ بعضی گویند پلاس را

با کو انار میوه گندم با کو انار خشک [illegible] و انار روغن شور

یک انار زعفران نیم توله جوتری نیم توله مشک نیم ماشه

این کوفته و بیخته حلوا ساز و خوراک [illegible] نخود بوقت

علی الصبح نسخه قوت باه نوجید [illegible] بار و مصلح [illegible]

انار [illegible] در بار [illegible] کرده [illegible] توله شکر [illegible]

[illegible] نخود [illegible]

نسخه [illegible] انشاء الله تعالی علا[illegible]

[illegible] انار [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

ترکیب اکسیر است بیارد نقره سیم چال کونه اول باید که
چال کونه کنند کوره سیماب هر دو با یکدیگر سایده سیم نقره
هر دو را جدا نموده بالای یک پارچه چیده چیند و سازد و منقل
قرنه کلان سازد و آتش چند دفعه کوره را آتش [illegible] کند وا دیده
بعد از تمام سوخته شود با یکدیگر سایده یک نیم قلم [illegible]
اکسیر لوبیا وزن یک چوب آبجوخری یا وزن یک نخود هر
سه را یک سا یده کولی مقدار نخود بنند بی وقت صبح
یک کولی بخورد بالای او شیر [illegible] بخورد بجری یا بخوراند
بعون الله تعالی سه روز این بخورد عجایب برآید
در بیان علاج بای که هر نوع علت باشد [illegible] نیم [illegible]
تخم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تخم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تخم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روغن کشیده نگاه دارد و بیمار را هر گاه که تحمل خوردن باشد

بیاید که دفع شود تا بیست عدد بخورد چند بدرستی [illegible]

[illegible] بکند علاج بستادن حیض بسیار رنج

اگر تخم [illegible] بجو برشته کرده با [illegible] برابر [illegible] شکر

آمیز کرده بخورانند سه روز اگر [illegible] باشد [illegible]

بخورانند [illegible] و سرد [illegible] خشک بخورد

علاج [illegible] بسیار [illegible] ستم [illegible] بسته [illegible]

حکمت کرده در [illegible] بیرون آورده

[illegible] کرده [illegible] شده [illegible] بخورانند [illegible]

[illegible] ادرک بخورد تعویذ بر

[illegible] بسیار [illegible] کنند او [illegible]

[illegible] سوف [illegible]

[illegible] بریده [illegible]

[illegible]

سنداں پر کنند گلی عظمت همراه برابر بنا تو لکه افکنند زیر آن
با چکه دستی در میان آن چوب ایا بهره آتش و بعد بخار شود
بکار آید [illegible] زخم جراحت باید روغن [illegible] آن
تخم کاکنج [illegible] و نیم تولہ سپند [illegible] تولہ [illegible] روغن [illegible]
گرم کنند [illegible] تخم مذکور انداز [illegible] تخم سرخ شود [illegible]
پس [illegible] باشد [illegible] سپند [illegible] انداخته [illegible]
سپند [illegible] کرده [illegible] بسته [illegible] اگر روغن [illegible]
شود نیز در روغن انداز [illegible] باقی [illegible] را
چسباند خوب شود نسخه [illegible] بیاورد [illegible]
شود [illegible] چون گلی آب [illegible] بوده [illegible]
قدر [illegible] آب [illegible] آلا [illegible]
روز [illegible] آب [illegible] کرده [illegible]
[illegible] انداز [illegible]
[illegible]

[illegible] بوی سفید و روغن [illegible] اگر [illegible] شود از است

و زن اگر قطعه روغن [illegible] بخورد [illegible] باشد

آن [illegible] سوا [illegible] بماند در [illegible] آید اخر [illegible]

[illegible] وقت [illegible] روغن مذکور بر [illegible] مالید [illegible] شود

در [illegible] شیره [illegible] یا [illegible] شود علاج

[illegible] بسیار [illegible] بیار [illegible] بکنید

[illegible] بکنید [illegible] بکنید [illegible] [illegible]

شیره [illegible] بخورد [illegible] [illegible] بکنید و برای

[illegible] اول وقت [illegible] بکنید و برگ [illegible] بسیار

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] باقی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] علاج [illegible]

[illegible] سنبل ۳ تولہ تخم [illegible] تولہ [illegible] ماشہ [illegible] تولہ [illegible]

باریک سائیدہ [illegible] هر روز [illegible] بخورانند

و [illegible] یعنی [illegible] ماشہ [illegible]

دو ماشہ [illegible] سنبل دو ماشہ [illegible] [illegible]

سہ [illegible] ماشہ [illegible] ہمہ ادویہ را [illegible]

در [illegible] باریک سائیدہ تا گولی برابر نخود بندند

بوقت حاجت [illegible] [illegible]

در [illegible] پان صندل کشیدہ [illegible] روز [illegible]

گردانیده باشد ان شاء الله تعالی و در صحت خواهد شد بیک دیگر

صندل سفید در وی بماند طلا کرده بعد از آن آب گرم شستن

مجامعت کند عجایب بیند مجرب است بار [illegible] شود لا شک

تو حکمه بیخ قضیب را در بریده سوف علی یعنی فیل

دندان کهنه بر شیر تر کنند [illegible] علاج [illegible] در تو

بسته در شیر انداز و خوب گرم باید بعده قضیب

[illegible] داده بریده مذکور بیخ مذکور قضیب [illegible]

[illegible] و دو هم و [illegible] عمل بماید بریده [illegible] هر روز تازه

[illegible] اگر [illegible] شیر [illegible] شود بما بندد از فضل الله

[illegible] بسیار [illegible] باشد [illegible] علاج [illegible]

[illegible] قضیب [illegible] در [illegible] با شیر [illegible] خورده [illegible]

[illegible] کاو [illegible] در [illegible]

[illegible] نکنی [illegible] بعده

در قضیب اول از سرگین گاو بیش حالید بیش او ضیم

دریا و لیمو یک هفت طلا کرده بالای جامی بند و پیچیده

هوت شده بعد از سه روز روز از آب گرم شسته روغن آن مالند

و باید سفید کرد و نسخه دیگر لیبت سیطرتیه از قضیب

سفید دار سکه زرد رو هر دو افیون بیخ کنر سفید یاد بید

ذرن گرمتر در بعل خر و لیب سایده بر قضیب طلا کرده بالای او

بر کنت بیدانجیر بسته شرط این بعد از پنج روز شست زود بی

باید و الا اثر نخواهد شد

لیمو بر آلت بمالید آن بعد از آن بیفعل الیسیر

نسخه دیگر بسیار ده

بیخ مال بشوید بخیه بجای آن محمد

الوان

بکسه بندند چندانکه [illegible] همراه بر [illegible] بجوشد

در بیان علاج [illegible] زده بیارد [illegible] البرداجیب

یک توله پوست انار ربع اشاره [illegible] کوزی یک [illegible]

روغن سیرسون [illegible] اگر تیل پیدا نشود [illegible]

[illegible] سند روغن [illegible] روز [illegible] صبح و شام

[illegible] تا [illegible] برابر شود اگر خواهد که [illegible]

[illegible] شود نوع دیگر برای

[illegible] و [illegible] سند [illegible]

[illegible] نوع [illegible] [illegible]

[illegible] آن روغن [illegible]

[illegible] شود [illegible] مرد و [illegible]

مراد [illegible] حاصل شود نوع دیگر [illegible] بیارد گوشت

[illegible]

گرم [illegible] گوسفند [illegible] نیم گرم با [illegible] کوفته خورد

بعد [illegible] هر یک [illegible] هر روز [illegible] کرده بر قضیب بندد

[illegible] نیز [illegible] سخت [illegible] بندد انشاء الله تعالی برابر شود

نسخه در بیان ترکیب جلاب معدی برای [illegible]

[illegible] یک تولچه [illegible] یک تولچه [illegible] مصری [illegible]

[illegible] چهار [illegible] باریک ساییده خورانند [illegible]

آب گرم [illegible] جلاب خوب شود [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] شود [illegible] خورانند نسخه [illegible] جلاب [illegible]

[illegible] نیم گرم [illegible] باریک [illegible]

[illegible] اندازه [illegible] آب [illegible]

[illegible] هر دو چیز [illegible] کرده بخورانند انشاء الله تعالی

[illegible] در شام و گرم [illegible]

بروزه نسخه تو عید بر جلاب سکنجبین ... ده استی ضب بر دوه ت

بیدوفع شمویب باید بیلی بر توله بیلی تو به ... تولی ... سیاه

بیر توله سونب بیر توله کو لنسر مصطکی بیل سیاه بیر توله مغز ...

جمال کوفته ... توله برکت ... ابدالب باید ... کره ... ده ...

اب کولی معتدل ... وکلادن بخور انمک ... کولی تا ... کو ... بد

... دوال و ... بیدید نسخه تو عید بر جلاب سکنجبین

بیوب الوان ... سونت بیر توله ... زنکی بیر توله

... بورسته ... [illegible] باید ... وقت ... وقت

... ماست باشی ... م ... نسخه تو عید بر جلاب باید

... بوکی ... ست ... و ... و ... بر ... بیر ...

جمال کو ... توله ... دن ... کوفته و ... دا ... ختم ...

... در ... سلف ... ور ... و ... جمال کوفته ... کور ... دوش

بید ... توله ... کروه ... معتدل ... توله

بهد بدهند کولکی و در بر سبب تسهیل معده [illegible] بخورد و [illegible]

برکت تسهیل بخورد [illegible] الطعام [illegible] بخورد [illegible]

تور بخورد و روغن کنجد یا روغن [illegible] بخورد مجرب است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و کفت قاتیل [illegible] کالیکی توکی [illegible] صون قالو سیلنان بر جمله بود

و کبش [illegible] کل کوش سو [illegible] اولاجه بوردن [illegible] بر بعد

سایه [illegible] بجکنی [illegible] صحیح [illegible] علم

[illegible] بعد [illegible] شیخ و بار [illegible] ولا [illegible]

آتشدن بستان کل [illegible] آتش [illegible] تو [illegible]

[illegible] تو [illegible] ایل [illegible] کل [illegible]

اودویه [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] اودویه مذکوره

[illegible] کرده در آتش [illegible] دستی [illegible]

[illegible] بعد [illegible] کرده [illegible] بدن [illegible]

بوده کوله [illegible] باشد [illegible]

لقد [illegible] الله [illegible] بستان [illegible]

[illegible] بستان [illegible]

[illegible] اسپند [illegible] و بعضی گفته

[illegible] نیم [illegible] روز [illegible] کرده طلا [illegible] مثقال

کرده اگر همه را با هم [illegible] نصف [illegible] کنند [illegible] کرده [illegible] اعتدال

[illegible] صورت [illegible] سود [illegible] ستند

[illegible] دهند [illegible] شود [illegible] داده [illegible]

[illegible] اعتدال [illegible] قراطیس [illegible]

پوست انار [illegible] العفص [illegible] آب [illegible]

[illegible] نمایند [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] نمایند [illegible]

[illegible] روز استعمال نمایند [illegible] اگر [illegible] مرد [illegible]

[illegible] نصف [illegible] کرده [illegible] مذکور [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible] از [illegible] شود [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] والله اعلم [illegible]

حاجت برآید نوعی دیگر علاج صاف دندان بیارد موم [illegible]

بلیلج بلوط [illegible] [illegible] سوخته ماهی

و [illegible] این همه سائیده [illegible] مثل سرمه کنند

بادام [illegible] ساخته جمع کنند [illegible] صباحت

بر [illegible] طلا کرده [illegible] شربت کنند [illegible] شود

نوعی دیگر [illegible] زعفران

افیون [illegible] [illegible] دار چینی [illegible] انجوان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سیاه مرچ

[illegible] انجوان خراسانی تخم [illegible] تخم [illegible]

تخم [illegible] هر یک [illegible] کرده [illegible]

[illegible] بندد [illegible] چهار [illegible] اند

باشد [illegible] اند بالا [illegible] تعمول بخورد [illegible]

[illegible] [illegible] تخم [illegible]

26

بحران [illegible]

[illegible] بحران بد [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] مشغول [illegible]

[illegible] از اسباب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

بحران [illegible]

[illegible]

[illegible] دام اطریه ۵ دام بیلگان سپید دهنی ۵ دام

اصل السوس [illegible] ماشه مشک ۲ ماشه عود اطلق گشنیز

[illegible] سنبل [illegible] سپید چالیس ۲ آثار [illegible]

عود [illegible] ۵ دام روغن شنور ۲ آثار انجیر [illegible]

[illegible] سپید روغن [illegible] حل کنند [illegible]

[illegible] شیر [illegible] بخورانند تمام علت ها دفع شود

علاج [illegible] تمام [illegible] معجون قوت

[illegible] سپید [illegible] آثار [illegible]

محمد [illegible] زعفران ۲ ماشه

مشک ۳ ماشه لونگ [illegible] تولچه جوهر [illegible] نیم تولچه [illegible]

مصری چهار تولچه جوهر [illegible] [illegible]

جوز بعد ۳ تولچه دار چینی [illegible] اله ایچی چهار تولچه

صندل [illegible]

تخم کوکنار [illegible] سفید مصلی یک توله [illegible] تخم [illegible]

تخم انجره [illegible] دو توله چلغوزه [illegible] چهار توله تخم [illegible] توله

لباب حب [illegible] دو توله [illegible] سفید دو توله تخم [illegible] دو توله

این همه ادویه را [illegible] باید [illegible] شکر تری [illegible] توام

بادام [illegible] اسعار [illegible] ده توله بخورد [illegible] علت [illegible]

قوت زیاده [illegible] زیاده شهوت زیاده شود [illegible]

[illegible] [illegible] تمام [illegible] کجا باید [illegible]

[illegible] [illegible] شود

[illegible] [illegible]

سر [illegible] شاند [illegible] شود

[illegible] خشک [illegible] چند روز [illegible] توله

[illegible] تیز [illegible] شاند [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

این روز [illegible] بگوید [illegible] شب [illegible] مثال [illegible]

[illegible] بودی [illegible] نوع دیگر بودی

[illegible] بجا [illegible] شود [illegible] زبان [illegible]

[illegible] شود [illegible] زبانی [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] بنده [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] بود [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

این [illegible]

بجا [illegible] شود [illegible] نوع دیگر [illegible]

[illegible] الوان [illegible]

[illegible] کرده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible] در وقت

[illegible]

[illegible] نالون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سوخت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایلچی [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] نخست [illegible] شود [illegible] بار [illegible]

[illegible] شود [illegible] بخورانند دفع شود

علاج تب گرم بیمار را [illegible] شربت کرده اند گرم سازد

بخورانند گرمی دفع شود [illegible] زمین [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] بخور [illegible] درآب [illegible] بخورانند [illegible]

[illegible] بجارد دفع شود علاج [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] دفع شود علاج دیگر [illegible]

[illegible]

در تمام [illegible] بخورانند دفع شود [illegible]

[illegible] علاج [illegible] و [illegible]

[illegible] بخورانند

[illegible]

انلمدجی وارجینی بیشنج [illegible] بیشم [illegible]

ایتیپ لکری شش [illegible] شش [illegible]

یشکر [illegible] شش [illegible] تمام [illegible] بیرون [illegible]

حصه [illegible] بعد [illegible] بعد [illegible]

لندم [illegible] از بوده [illegible]

[illegible]

[illegible] برابر [illegible]

[illegible] بولکید

برابرت [illegible]

دو قولوس [illegible] بوده [illegible]

[illegible] چون بیمند

بیار [illegible] مقدار آن [illegible]

[illegible]

... چون بکشند ... بعد و سفید خورانم

چهار علاج ... آب ... شیره بکشد

بود ... دیگر علاج ... صحت ... بیاید

رفع شود علاج سنگ ... بیارد و سیماب کبریت

... بعد ... سنگ ... زرد

... حل کنند ... ریگ ... فرو بالا

نمک ... بعد از ... ریگ ... سنگ ...

... سنگ ... [illegible]

... [illegible] ... کنند بیدار دارد

بوقت ... [illegible] ... سنگ ...

بادیان رفع شود ... [illegible] ... سنگ ...

نسخه نوع دیگر سنگ ... بیارد ... سیماب

... [illegible] ...

[illegible] دخی [illegible] باشد
[illegible] اولان [illegible] دفع اولور [illegible]

[illegible] کامل [illegible] بیان ایدر [illegible] بر [illegible] نوع دیگر [illegible]

[illegible] دیگر علاج [illegible] بیان ایدر [illegible] در [illegible] دفع

[illegible] [illegible] اولمش [illegible] نوع دیگر [illegible] بیان ایدر [illegible]

[illegible] [illegible] باشد دفع شود نوع دیگر

[illegible] بیان ایدر [illegible] سیاه [illegible] دفع شود

نوع دیگر [illegible] بیان ایدر [illegible] بر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دفع شود [illegible] [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دفع شود نوع دیگر علاج [illegible] بیان ایدر

بسیار [illegible] در [illegible] چشم [illegible] شده [illegible]

[illegible] روز [illegible] در [illegible] چهار [illegible] قرار دهند

[illegible] روز [illegible] روز پنج [illegible]

[illegible] در چشم کشند [illegible] کامنه پنج [illegible] مفید

[illegible] در ده [illegible] روز [illegible] تولد [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible] علاج [illegible] آن چون آید

[illegible] بسیار [illegible] پنج [illegible] روز [illegible]

[illegible] هر روز [illegible] و [illegible] دفع شود

[illegible] خشک [illegible] روز [illegible]

[illegible] علامات [illegible] شود در [illegible] آید

چشم [illegible] قدر [illegible] [illegible]

[illegible] ده [illegible] کامنه [illegible]

[illegible] علاج [illegible] چشم [illegible] شود

[illegible] دو اسم [illegible]

بحور [illegible]

ایدک [illegible]

برو [illegible] توحید [illegible]

[illegible]

همراه [illegible]

توحید [illegible] برون امدن مقعد اگر ادم [illegible]

اندام برون امدن [illegible]

پیچ [illegible]

بحور [illegible]

اقسام [illegible] اسما [illegible]

[illegible] بحور [illegible]

[illegible] توحید [illegible] اگر

[illegible]

[illegible] ۱۵ [illegible] تعالی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لیب

[illegible] بکنند [illegible]

[illegible] نوع دیگر [illegible]

علاج آماس [illegible] شدن

[illegible] فلفل [illegible]

بکنند و چند روز [illegible] و گرم [illegible] آماس

[illegible] بیخ [illegible] نوع دیگر علاج

[illegible]

[illegible] نوع دیگر علاج

[illegible]

گوش که بعد بختیش نسخه سپندور مصطکی گرفته
باریک ساییده سپندور و روغن مخلوط کرده بگو
ش بندد ریا رچه بر نموده نگاه دارد هر روز نشسته
با یک سخته استعمال باید نماید اگر تر باشد خشک کند فایده کند
ایضا قدری شیر زن با گزنه نیم کوب نموده با شهد
سرکه کهنه گرم نموده با سپند در گوش دو سه قطره بچکانند
تیمیع آنا رفع شود جهت گوش درد
کلان باشد رفع شود سرکه گرم باز کنند
زن حل کرده دو چهار قطره در گوش اندازد سه چهار روز
صحت کامل شود علاج روغن گرم کرده
بیاورد بول و چند قطره گرم گرم
شود علاج مسبور ... کند
... دو توله ... دو توله

[illegible] کرده بعد [illegible]

بشمارند [illegible] بعده بوقت [illegible]

و اگر [illegible] برگ تنبول بخورد دندانش [illegible]

[illegible] شود [illegible] شود [illegible] بو [illegible]

[illegible] دندان بیارد [illegible] دست [illegible] بیاه

[illegible] شود [illegible] بیاید

[illegible] شود [illegible] پس [illegible]

[illegible] اندازد [illegible] بار [illegible] اندازد [illegible]

[illegible] اندازد [illegible] آید [illegible] بدارد [illegible]

کسی دندان [illegible] [illegible] جای [illegible]

شود [illegible] از دندان جدا

[illegible] پوست [illegible] بار یک

[illegible] سال [illegible]

اسپند [illegible] دندان [illegible] شود [illegible]

و بول [illegible] پس [illegible] بوست [illegible] آنار
سپیدی [illegible] کاشت [illegible]
در پارچه [illegible] [illegible] [illegible]
بول بخورانند توجیه [illegible]
چنانکه [illegible] [illegible]
پارچه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بول [illegible]
بخورانند فایده بخشد توجیه [illegible]
بول [illegible] شده [illegible]
انداز [illegible] توجیه [illegible] العلم الله
بول [illegible] بول [illegible]
[illegible] ند [illegible]

منعقد شود مثل آب بینی حلت منعقد شود [illegible] و بچو

بشیر بوزن یک بعلو بی خون بوزن یک بعلو لی خر

مهلو را هم بوزن همه با وی شیر زن حل کرده اندر و قطره باشد

خوب ساید پوشیده بسته و وقت خفتن شب دو قطره

در چشم اندازد و احتیاط باید کرد تا هشت چهار روز از

آفتاب عمل نماید نسخه بوجهید علاج ابو الارکب

در چشم غلطی بشد یا پرده اندر باشد بسیار و بعض مرغ

چند عدد هر یک [illegible] تراشیده یک [illegible] کاه زند و چوب

اندرون بند باز [illegible] و [illegible] استعمال [illegible]

از کلی حکمت کرده در [illegible] بیست و یک روز [illegible] کنند

[illegible] برا ارد [illegible] کرفته در سایه خشک نماید از

شفا یابد و بو وقت حاجت در [illegible] باز [illegible] سابیده

[illegible] در چشم [illegible] بفضل الله شفا

۳۲

نسخه علاج بهوله بیمار و شش ۳ توله ... و ... کهراز

کنند و در آب ... در ... کنند ... بنجیان ... ۳ بار

کهراز کنند ... بار ... و کنند ... بار ... ورق

... زرد اندکی اندک ... و در ... نماید ... اسلیمان

انداخته ۳ روز ... بار ... آب انداخته

... تمام شکاه دارد و ... نماید ... امله ...

... نماید در یک روز ۳ بار ... بفضل الله ... بهوله

... مجرب است ... نسخه علاج

دفع ... توته مانند ...

... طلا کنند چند بار

... ایضا ... و ...

... بیمار ... توته و ... اندک ...

... و ... انداخته ...

بعد [illegible] [illegible] اندر اخت حل کند [illegible] [illegible]
چند روز استعمال کنند وقع [illegible] شخص علاج بواسیر
خونی بیمار کو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ام علیحده
[illegible] [illegible] ام [illegible] [illegible] [illegible] کو لی [illegible]
هر روز یک گولی نهار [illegible] با [illegible] [illegible] عدد ۱ [illegible]
[illegible] یا نان گندم [illegible] [illegible] بکند بار روغن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نسخه القضا علاج بواسیر
مجرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] یک [illegible] [illegible] یک [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آمیخته حل نماید
[illegible] روز [illegible] بار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] روغن [illegible] کنند [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باز دهم

33

بهر شفاء کامل نسخه مجرب از [illegible] نسخه

نوعی دیگر دفع [illegible] عنکبوت کلان [illegible] بالای بدن

آدم میرود [illegible] اندام بدن [illegible] دوا نافع

[illegible] بیار دکوبیده [illegible] دفع شود

[illegible] نوعی دیگر عنکبوت بیار دکوبیده

[illegible]

دفع شود نوعی دیگر علاج [illegible] عنکبوت

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] در سایه خشک کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوع دیگر [illegible] بیاید [illegible] باشد

[illegible] شیره و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible] با شیره

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گردد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شود

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با شیر

[illegible] [illegible] **علاج** [illegible] بیارد [illegible]

و شیره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شیره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بادام [illegible]

[illegible] شیره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعد

[illegible] خشک کنند [illegible] [illegible] هلیله [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هلیله [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شود بعده [illegible]

اسب بود نگاه باید داشت و علف او روز بروز کم باید کرد تا نیم خورد اگر

موافق شود آن را بود و اگر نشود به وصف با الله که آن نسخه مجرب

این مجرب [illegible] بود بر [illegible] که به شود [illegible] و دیگر

که باشد [illegible] بیابان [illegible] کند [illegible] نوع [illegible]

نیم تولی بر یان کند [illegible] تولی [illegible] سه روز و در

شنبه [illegible] [illegible] [illegible] و آنی بکار خورد و دفع

شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دو [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در [illegible] حل کند [illegible] خورد برابر [illegible]

[illegible] خورد [illegible] [illegible] و دفع شود این [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با [illegible]

مجرب است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کنند

هر روز یک مثقال کهانسی [illegible] یک [illegible] لاقند [illegible] انگبین

همه علاج [illegible] باریک سائیده [illegible] قند [illegible] خورده

و خشخاش [illegible] قوام [illegible] [illegible] کل کند

کولی برابر [illegible] بشربت [illegible] یک گولی صبح و یک شام تا یک ماه

نسخه دیگر

بخورد و عذر از ترشی و بادی [illegible] شفا یابد

و [illegible] کهانسی [illegible] [illegible] سیاه مرچ سیاه

[illegible] همه برابر وزن [illegible] بدو کولی بخورد

[illegible] هر روز یک کولی [illegible] [illegible] روز

[illegible] ترشی و بادی و روغن [illegible] رفع شود نسخه علاج

[illegible] بسیار [illegible] ماشه اگر [illegible] ماشه

[illegible] شیر [illegible] گلاب [illegible] بخوراند [illegible]

آن [illegible] شود نسخه [illegible] علاج کهانسی

بیار [illegible] [illegible] مرچ [illegible]

[illegible]

اسپست سفید انگور بریان کرده جوز مول کلنگ بکشند سهل کند

بریان همه ادویه بیخته بخورد بر بندد بعد از ان تشویش

حل شده و شفا یابد انشاء الله تعالی اگر ... صحیح شده باشد

جوشانیده چند روز بخورد و ... باشد و هم ... کرده شود

علاج ... بیارد ... اگر ... گرفته

باشد این دو ... اگر ... باشد علاج

این ... بیخ ... گوسفند ... گرفته بریان

نماید ... بیارد ...

... بخورد ... باشد ...

اگر ... باشد ...

علاج ... بیارد ... بریان ...

... گرفته ...

... شود ... تا ...

اندین صونگ انداغ خمیر قیلماق [illegible] بیر کون روغن [illegible] جکیلکه

[illegible] بولسه [illegible] نیشنده [illegible] کلسه

تو [illegible] اولوغ [illegible] بیله [illegible] تورت

[illegible] دروس انداغ [illegible] مقدار [illegible] حقنه

[illegible] وقت [illegible] تو [illegible] اندین [illegible] صنوبر

[illegible] ایتسه [illegible] بیر خشکی [illegible] سیاه

تخم [illegible] بیر [illegible] اغوش تخم [illegible]

سونگرا الحاصل کل دارو [illegible] بیله سیلیماق

سیر [illegible] ورن [illegible] خام خالی کرده [illegible]

[illegible] کرده [illegible] بیر [illegible] برابر [illegible]

[illegible] بیر [illegible] قوریغان [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] مجرب [illegible] علاج

بوره ارمنی تخم ترتیزک با سرکه بسایند و افیون آب اندر خمیره حل کنند
بر جای بنهند و بعد از یک ساعت بشویند و وقت بدید
جغرات ترش بخوردن بهتر شود علاج بوره بیارد وزن
بوره و هلیله تبخیر اهلیلج کابلی زیره یک تولچه
غنچه انار یک تولچه هر یک جدا جدا بکوبند و مربا کرده آب انار خشک
بساید شیره گشنیز و تخم خرفه بود بخوراند یا بوت
مجرب است نوع دیگر علاج بوره بیارد حل بعده
افیون یک ماشه حل گرداند افیون سرکه
کرده و در جای بنهد بعد
بساید وقت خوراند شفا یابد
جغرات نوع دیگر علاج
بیارد
علاج

روز شش حب چینی و این گوشت نعمت اول بخورد بنده دیره

سفید زیره بادیه خورده بوده [illegible] نیمجه شود به بایده

دانه سیاه سوخته سمغ [illegible] سونغ

جوز بویه بسباسه قرنفل کاکل کشتی برده

مغز فلفل شکر سفید [illegible] کوشل ابد

بکوبند الکل سوخته ازین بجهة [illegible] بدهد برب

یکبار نهاده کلی با گوشت محکم کرده بالا کل بخسپانند در

آتش با چوب در بستنی و بعد هر یک بشود بعد گرفته

بدو قرص با سایه بباید بعد بپزند و چیز بر کلی محکم کرده

بعد در باچوب در سینی بعضی و آتش حیای [illegible] بار کنند بقدر

بحرارت حب بسته نگاه بدهند و قرص ایمنه بحلبه بخورد

بفضل الله [illegible] باچوب در صحت کل حاصل شود

مجرب از ... [illegible] علاج بخش

نسخه انار ترش و ماست سفید بجوشانند الاجیر هر چه بجوشن
افیون ابر ابهم بکوبند چهار ماشه نخود از ترشی هر دو را
سائیده بقدر نخود حب بسازند و در وقت تب نخود بخورند بسته می‌شود
و نوع دیگر تبی که هر روز آید [illegible] بخورند به شود   علاج دیگر
بنجشک خرد [illegible] بجاید افیون پنج ماشه [illegible] این خرد
دو ماشه [illegible] ماشه کوفته بیول [illegible] ماشه
و پخته برابر هر چه چوب [illegible] سفید و خورد [illegible] جمعه
کلان را بسته چهار حبه افیون را خورده بیمار به شود   [illegible]
علاج مرد طفل بیمار دلو [illegible] جمعه [illegible] بیل یک [illegible]
جلبتری یک [illegible] افیون [illegible] هم ادویه اید [illegible]
اندک [illegible] سائیده در [illegible] رخام [illegible] حالی کرده ادویه [illegible]
بعده [illegible] کرده [illegible] بسوزد و بعد [illegible]
بسا بدکوبی [illegible] صبح و شام ۱۱

در شیر [illegible] خورده

دفع شود [illegible] طفل

[illegible] شود [illegible]

[illegible]

[illegible] شیره

[illegible]

[illegible] دفع شود [illegible] علاج

[illegible]

قند [illegible]

شفا یابد علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] صبح [illegible]

شام [illegible] دفع شود [illegible] علاج [illegible]

وتب و غبار چشم نشاید که کاهلون و دیگر صداع که درد
امیز شاید که اولی مقدار دو تنک با نمش بخورد صبح و شام
سه ایام دو ... کیلا ... ترشی و بادی و شیر نخ
بکند دفع شود نسخه توجیه بکار اگر طفل شیر خواره بعد بیرون آمده
باشد بیاز دهد ... تا زر جام کاغذ بو ۹ تا نک ... بیخ دارو ...
۹ تا نک تو تغل نیم تا نک جا بیری نیم تا نک حب ... بو
نیم تا نک ... کم کری در آب گرم خالی کرده ادویه ... کند
آزار کنند ... کرده با ... بیخ انتش ...
مقدار کفا ... بندد صبح ... بادو ... چهل ...
بخورد تا دفع ... وشت ... بیماری ... صحت ... بد ...
مجرب نسخه توجیه بکر خورده ... ذیم ... دمید ... باشد باز کرده بیارد
کنند ... دوم ... سبدا و ... دوم ... دوم الخنوب
... دوم ... آتش ... نیم ... شیر ...

حل کنند بشویند تا رحم پاک شود بوقت فراش بگیرد و مس [illegible] کند

هر روز یک مثقال بخورند خصوصاً خطمی چون حاجت شود حب مسک

بخورد هیچ نخورد تا شب شود [illegible] حقنه بر [illegible] لا فرح

شود بیارید پیلمون یکی بیوی نیم برابر یک جا کرده حب باید

هر روز نیم مثقال بگاه بخورد به شود علاج کیدوا بیارد

بلاس پیرا بابی بر فت یک الو اش کرمانیه کوفته بو

نیم بار یک سابیده یکی کنند هر روز یک توله صبح و شام در روغن

بخورانید خنده [illegible] شود علاج کیدوا بیارد

تخم بلاس پیرا [illegible] چوب [illegible] ارده ورگرده باریک سابید

[illegible] تولات [illegible] هر روز ده با [illegible] بخوراند

روغن [illegible] شود [illegible] علاج [illegible]

تو یک بیارد [illegible] پیلبان [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] بخوراند [illegible] دفع شود

علاج بچگانی سر کچل باشد اسپیده تر تخم خشک بسوزند تا سیاه
شود کاسه [illegible] بیخ [illegible] تخم [illegible] خرفه باید
بر سر بمالد [illegible] شود صحت یابد علاج از
فربه کردن کودک بیمار بود و [illegible] اسگند [illegible] اثر شیر مادر
بجوشش [illegible] که شیر [illegible] بکاهند اسگند اگر گرفته
در سایه خشک [illegible] درم [illegible] اسگند [illegible] مقفل
[illegible] بخورانند کودک [illegible] فربه شود علاج کودک [illegible] شود
با خوردن شیر حامله کودک [illegible] شکم [illegible] شود چهار درم
بیخ کاسنی و بیخ کرفس و بیخ بادیان [illegible] و بیخ [illegible]
و بیخ [illegible] و بیخ [illegible] [illegible] و [illegible]
بیخ [illegible] روغن [illegible] مسکه [illegible]
انار روغن [illegible] مسکه جوشیده [illegible]
آن وقت [illegible] شود [illegible] برابر [illegible]

اندک کیمک [illegible] مطبخ [illegible] بولادورلر [illegible] اندک [illegible] وبادین

قسطور [illegible] طبیخ [illegible] بیدور [illegible] توبرگرم کسد

[illegible] اسکنه [illegible] وبرگرم بلجین [illegible] سیاه [illegible] داون

ابتدا [illegible] اسلم [illegible] شفوان [illegible] اندک [illegible] بیان

[illegible] اسکنه [illegible] دو [illegible] اسد [illegible]

[illegible] بند [illegible] اولدوغی [illegible] دفع شود [illegible]

بزرک شکم طفلان [illegible] شیه [illegible] تدام [illegible]

بر روز [illegible] [illegible] بدن [illegible]

[illegible] لوسته [illegible] منیه [illegible] تیغ [illegible]

اوش [illegible] اندک [illegible] شیه [illegible]

اکر [illegible] زرک [illegible] اکر [illegible]

[illegible] اندک [illegible] والده اولسه [illegible] شیرین وسردین

و [illegible] اکر [illegible] کوز [illegible] کسد

[illegible]

یک نسخه مفید مجرب است نوع دیگر علاج کودکان به مرض
باشد دفع شود بیارند [illegible] پیلپان [illegible]
زیره عاقرقرحا کبابه چینی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] کمال [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بلادر [illegible] [illegible] هم
برابر وزن اسگند هم وزن شکر و وزن روغن گاو
برابر [illegible] شهد برابر وزن شکر [illegible] اشیاء [illegible]
و نیم توله جلو ساخته به جمیع مرض کودکان دفع شود
یک حصه ادویه سه حصه روغن جلوا نزد کودکان را بخورا
[illegible] [illegible] به شود ۱۳ علاج ادرار کردن

بیاورد چهار برابر آن تولہ تولہ ... تولہ ... بیخ ... تولہ

با سیل تولہ تخم ... بسی ... بیخ بسی ... برابر تولہ ... و

پخته ایام حیض ... بره ... در شیر ... نیم

الحمد ... بخورد ... روغن بخورد بحرمة الله تعالی دفع

شود علاج ... بخورد این ادویه بیاید

بیاورد ... بسی ... شکر ... شبه

خاص روغن ... تولہ ... بخورد ...

بخورد ... شیر ... داده ... تمام نموده بدارد

روغن ... بخورد ... حلوا ... روز ...

... بخورد ... پخته ... بادی ... گندم و

روغن با ... بخورد دفع شود علاج ...

تمام پخته ... سیاه ... ایام حیض ...

... گرده ... شیر ... گاو ...

سفید بیرنج بخورانند اگر بچه او نر باشد فرزند شود اگر ماده باشد

دختر شود نوعی دیگر سا قی علت نشان باید دو نمک سنگ ا

نمک سا بر کنند نیم سنبل خشک گیاه نوعی دیگر هیچ ادویه

نیم توله بوجب گفته کوفته و بیخته سا قی باهم بیرون بعد

در وجود بیر علتها و بیماریها باشد دفع شود و فرزند پیدا گردد

بعد بیز نیم چیز مار خشک روغن بخورد دیگر سا قی ماچل

پوست بر مالیدن پوست کنیز پوست باهم سرشته بخم

و کشاش نیم سا بیده و تلی بسته هفت روز بعد باز گردد

نوعی دیگر اگر حیض نیم شده باشد باید که پوست ا

بلاس با آنار پوست آنار گیرد با آنار بر گ سفید سوخته

نیم توله و کنجد نیم با دیگ سا بیده بیخته پوست با و تا نمک سا با

تا نمک بخورد بیز هفت روز بخورد اگر خورشید و باد بکشند

عقد ر نیم حیض اقلّ فرزند آید و عقد گداز شده اول

جوشانیده بود بنشیند علاج او باید شد نوعی دیگر تخم کرفس را با
بیخ سداب و تخم بادیان بجوشانند و در طشت کنند و در آنجا نشیند تا خون دفع شود
و در وقت حیض در شکم پیچد بباید و جامه سپید یا ابریشم
یا سرخ بافته یا جامه سرخ یا دیگر پوشد قطع گرفته سود دارد
این علامت که ذکر کردیم باشد بکوبند و بخورند حیض بگشاید و دفع شود
بجوشانند دفع شود نوعی دیگر علاج آن حیض بسته باشد
بیاورند کنجد سیاه و زیره و اذخر و بسبوس نیز کرفس و کنجد
زیره سفید و گل ترب و بیخ و ترب و تخم کرفس بر یک
بایک [illegible] بکوبند و [illegible] بخورند تا سه روز شیره
کنند و بدهند و شیره [illegible] سفید این شیره گشنیز
بر بادیان [illegible] بخورند
علاج اگر زن را حیض بسته باشد سه روز شیره
[illegible] سیاه کنجد و تخم کرفس [illegible]

بسیار بود در معده بگوارد اسهال بند کند معتدل تر بود گوئی هم

و در سایه خشک کنند و بکوبند و بیخته کنند و [illegible] تا بخورند

به هیچ [illegible] در عسل بخورند و [illegible] شکم [illegible]

[illegible] علاج کنند و رفع شود [illegible] تخم [illegible]

[illegible] سفید تخم [illegible] بکوبند و [illegible] بخورند [illegible]

و تخم [illegible] به روغن [illegible] بیاورند [illegible]

[illegible] نافع [illegible] بخورند [illegible]

[illegible] بر شکم [illegible] ان شاء الله تعالی [illegible]

[illegible] الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible] از فرج [illegible] ادویه [illegible]

بیاید [illegible] بخورد [illegible] سفید [illegible]

[illegible] بخورد آب [illegible] بخورانند

[illegible] بخورد [illegible] الله تعالی شفا یابد

تم

تو بجهت ... [illegible] ... بیرون دیا ... [illegible] ... دار

[illegible] ... [illegible]

مجرب است علاج دندان ... [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... علاج دندان ... [illegible]

رفته باشد ... [illegible] ... شفا یابد ... [illegible]

مجرب ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] شفا یابد **نسخه** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **نسخه** [illegible]

[illegible]

[illegible] **نسخه** [illegible]

[illegible]

[illegible] گرم و خشک شود [illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علاج

[illegible]

[illegible]

اگر [illegible] و تازه [illegible] شود [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

بر جا نارو ببندد و نیک آید سه روز پنج کشت باید تا بیاید ببندد بیرون شد بیضه

سه روز ببندد الا بیشتر بر او برود بهتر شود نوعی دیگر علاج

نارو بیارد و بکف سیاه بوته شده چون بر بالای پوست بپوشد آبی گردد

خشک چنانکه ببندد و چهار بیست باید گرمی بسته بر زخم ببندد و او را

بر یک جا سه عدد ببندد و بعد سه روز ناکش باید نیز سه بار بیضه

ببندد به شود نوعی دیگر بیارد و حنا بوته روغن بیضه بجوشد

گل کنیز سه تولچه [illegible] نارو سره یک نیم تولچه با یک سیاه بوده

زیر گرده ببندد تا سه روز از خانه بیرون نبرد آن چنین سه

بیضه ببندد هر بیست روز بعد [illegible] نوعی دیگر بهتر

علاج نارو بیارد و رگی [illegible] سیاه روغن سم تولچه و بیل

نیم تولچه پیاز [illegible] بسته [illegible] کرده [illegible] بیضه

سه بیضه ببندد بعد سه روز [illegible] تا تازه باید و

خوب شود علاج چو سنگ [illegible] نارو بیارد و صندل [illegible]

بعد از آن بر دو سو بمالیده گرم گشته بر ناف و شکم بچه [illegible] در بچه درد

بر روی [illegible] بعد از [illegible] خوب شود

علاج آنکه ناف بچه [illegible] بر دو ساعت [illegible] بعد

[illegible] پیچیده [illegible] خوب شود

علاج سرخشم ناف بچه باید روغن [illegible] توله موم دو

توله [illegible] توله بر ناف [illegible] روغن [illegible]

گرم کرده [illegible] بر ناف گشته تا که خوب [illegible] شود

[illegible] دیگر [illegible] بر ناف [illegible] روغن

اندازه [illegible] باشد

۱۴

[illegible] سوال [illegible]

[illegible]

[illegible] پیلیلان [illegible] تخم [illegible]

[illegible] تخم [illegible] سفید [illegible]

[illegible]

اسفیداج بیخته [illegible] برآمده پخته بده [illegible] کهلیا

تر شیره [illegible] بخورد [illegible] شب [illegible] چهار ماشه پنج روز

[illegible] علاج سعال [illegible] روغن بادام [illegible]

[illegible] اول [illegible] موی

[illegible] شیر [illegible] جراح [illegible] شانه

[illegible]

[illegible] علاج سعال بارد [illegible] شود

[illegible] قطعه [illegible]

[illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] علاج سعال بارد [illegible] شود

و هم شده [illegible] در [illegible] که [illegible]

[illegible] بعضی آنکه [illegible] دفع شود

علاج سعال [illegible] بیمار [illegible] برابر

وزن [illegible]

[illegible] مقدار [illegible]

[illegible] شود علاج سعال [illegible] بیمار [illegible]

[illegible] تولہ [illegible] تولہ [illegible]

[illegible] تولہ [illegible] شود

[illegible] مقدار [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] بیمار [illegible]

[illegible] علاج سعال [illegible]

۹۲

شود انگوزه دو [illegible] تخم خیار [illegible] نیم [illegible] گرم کرده فرو

آورد باد انگوزه [illegible] سفیده [illegible] شیر انداخته بخورد [illegible] روز

بالای کوزه [illegible] بخورد [illegible] وقت مغرب [illegible] نهاده

معمول [illegible] توله [illegible] بالا دفع شود علاج کول

[illegible] بار [illegible] شیر [illegible] تخم [illegible] روغن [illegible] باد

[illegible] [illegible] کرده [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] کرده بخورد شفا یابد مجرب بوده است

علاج [illegible] بار [illegible] توله [illegible]

[illegible] [illegible] کرده در

[illegible] [illegible] لیل و نهار خورده [illegible]

باشد [illegible] خراسانی [illegible]

علاج [illegible] [illegible] توله [illegible]

[illegible] توله [illegible]

شربت سیب ابدا اخر لیسا یده خوردن کرد و بگاه شاهدانه بیون

بعد خوردن طعام نغما افعه شربت سیب اترا تغوکند بعد کباب را

شربت نغا الخوم حل کنند که شربت سیب شود و این مقدار

بخورند و روغن بید انجیر و آن مس را بتزد و سترد بکنند

و برای تب بخت و این بد خورند و برای سردی یا چهار روز

کولیا بخورند و بخورند شب و بادیان و روغن [illegible] من الله الشفا

شفا یابد [illegible] علاج سرفه و تب و سردی [illegible]

زرد چوب [illegible] بعد بیخ [illegible] در کل [illegible]

گره آنش [illegible] بعد [illegible] علاج [illegible]

شیر [illegible] بعد [illegible]

[illegible] بعد [illegible]

[illegible] بعد [illegible]

شفا یابد [illegible]

بجوشه چهار ماشه گاوزبان هر یک ماشه قرنفل ... توله بوتر ...
... توله پیپل ... دو توله پیپلیان ... دو توله ... اگر آن
چهار توله ... دو توله مصطگی ... ٦ توله ... بکوتر
یعنی پهلی کیکر کا ... ٦ ماشه ... اردو ... کوفته
و بیخته ... آنرا ... حل کنند حبوب بندد مقدار ... نار
جنگلی بندد ... ماشه روغن ... و بادی ... بیز
حبیکند ... رفع شود بعون الله تعالی

١٦
درد سر

درد سر ... کنجد ... توله روغن
... اند ... جا گرفته
... روز کامل حل کنند ... براین ... ورد
سر و برای ... و برای رفع ... و برای ...
... و برای ... درد چشم و ... چشم ...
چشم ... شیطانی و دفع ... و ... آن جمله اندام را

بکار دارید و بهترین آن که با شیاف چشم و در چشم الاجفان کشیده باشند

بفضل الهی شفا یابد [illegible] علاج درد سر او را ناس

تیره باشد و گوینده اند [illegible] [illegible] آن [illegible] وزن

بچنانکه [illegible] [illegible] گرد [illegible] چون وزن این

همه [illegible] یکسان [illegible] [illegible] دوده [illegible] اند [illegible] باید

تا [illegible] شود [illegible] [illegible] [illegible] بسیار نافع

اید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رفع شود [illegible] علاج درد سر [illegible] [illegible] بدان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] تمام و در [illegible] [illegible] تمام [illegible]

اند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پخته [illegible] تا

[illegible] [illegible] پخته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و اسپ خورد و در بیت مالش کرده بر دو سپید آنچ بینی در
چهار قطره بچکانند در حال دفع شود علاج درد چشم
از بلغم باشد فلفل گرد فلفل دراز و سنگ بصری هم برابر
وزن گرفته و نیکو سوده بآب ماس کرده و بچشم کشند قطره در
بینی بچکانند سه شب در دفع شود اگر باد باشد از دهن
استاوی چند قطره در ستوان بچکانند علاج درد
چشم سیر بیار و سنگ بصری زعفران نبات بوته [illegible] گرفته
سحق کرده بچکانند در روغن شور خلط خورانده در بینی بچکانند
دفع شود علاج بادی [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] سوخته [illegible] و آثار [illegible]
[illegible] سفید [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] در روغن بجوشانند [illegible] در بینی [illegible] دفع
شود علاج [illegible]

بریان نیم سوخته پوست ترنج [illegible] سفید [illegible] و [illegible] بیان [illegible] او

او [illegible] درین پوسته [illegible] کرده [illegible] آتش [illegible] بریان کنند بعده پوست

[illegible] کرده [illegible] ادویه [illegible] ریخته [illegible] نیم [illegible] انار [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] دو وقت تا سه روز بخوراند [illegible]

کنند نسخه علاج [illegible] بار [illegible] پوست [illegible]

برابر [illegible] بقدر [illegible] نسخه [illegible]

[illegible] الوان [illegible]

نمک [illegible]

[illegible] علاج باد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آب بخورد [illegible] علاج [illegible] طعام و درد

سپستان نفکی و بدستور ضیمری با کرکاب هی جمع شده و بس و تمام عت
رفع شود بیارده روغن گاو به آن ریخته بعد از آن تخم تال مکانه
یا وانار بسند یا با وانار کوبیده یا با وانار شیتی یا با وانار رز
و گل نیم پاو شهد نیم آثار اول گل بر ریخته انداخته
قوام کنند بعده تمام ازو به سائیده انداخته حل نماید
هر روز یک تجیله از شهد انداخته بیمار بخورد تا رفع بیمار
باشد

علاج عسر نفخ خورده طلای بیارد

ابرک نیم سه عدد سیاه مرچ دو عدد هر دو برابر خورد و
عس بقدار نخود شهد یکجا سم آتش همه سائیده در
انگبین انداخته دو وقت بخورد هر روز سه باشد
هرات نیم دو حصه یک دام کوبیده شهد انداخته
جهت درد زانو و ساق ... کرده
تو عیلم باشد بیارد ... کوبیده ... کنند

بر [illegible] بهلو [illegible] بعضی [illegible] سازد [illegible] همچون [illegible]

بوقت صبح و شام [illegible] بخورانند [illegible] و بادی [illegible] کنند

علاج [illegible] قبض [illegible] شکم و [illegible]

شکم دفع شود [illegible] یک تولہ [illegible] یک تولہ [illegible]

تولہ [illegible] یک [illegible] تولہ [illegible] یک تولہ [illegible] برابر وزن

گرفته [illegible] و روغن [illegible]

[illegible] بار یک [illegible] حل کنند [illegible] تر [illegible]

جلاب شده [illegible] دفع شود علاج [illegible]

بیارد [illegible] بخورند [illegible]

[illegible] و بادی و روغن

[illegible] شود علاج [illegible] سرفا و باد [illegible] زیاد

[illegible] سیاه [illegible]

[illegible]

تحفت قبض [illegible]

برابر گرفته و کوفته و بیخته بخورند که چهار رسیده خوردن بد بد ما

آدم دیده بد بد نظر بقوت باید کرد و خورد و سال نو یا ضعیف

باشد فقدی بسرخ لخافی پست با خطان و فرصت شود چرا که

بسیار گرم است [illegible] اوتا بجمال کوبته

[illegible]

مصری ابله حی و مسکه و یا روغن بخورانند [illegible] ازتا بجهاک

رای بوری شکر جغرات انجنه بخورانند دیگر اوتار [illegible]

جغرات بخورانند دیگر اوتار هر یک [illegible] هر فوبلده باشد

بیخ کیامی سیاه شده نو را انداخته بجوشانند [illegible] بیزرده بخورانند

شفا یابد دیگر اوتار افیون [illegible] باشد گاه

اشالی سبز آورده اگر [illegible] خشک او [illegible] آب

سرد انداخته کوفته [illegible] آن [illegible] را [illegible] اگر

کودک باشد [illegible] آن بخورانند اگر [illegible]

[illegible] شود باید که بیخ [illegible] بخورانند

شفا یابد نسخه زوفا و سنبل ادویه [illegible] سایده بخوراند

[illegible] زیره سایده بخوراند شفا یابد نسخه اگر بیمار [illegible]

مرضه سیاه لوبیا [illegible] بخوراند شفا یابد نسخه اگر بیمار بخورد

اگر کسی تخم [illegible] خورده باشد یاقوت جان ریزه ریزه کرده

در آب [illegible] [illegible] ریزه [illegible] بگوید و آن

آب را خوردن [illegible] حال می شده [illegible] شود نسخه

[illegible] اگر کسی خورده باشد یک [illegible]

مونک سبز [illegible] کند روغن [illegible] بخوراند [illegible]

[illegible] هیچ نخورد [illegible] نسخه [illegible] سیماب [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] بخورد [illegible]

رفع شود نسخه [illegible] خورده باشد تخم

[illegible] بخورد رفع

[illegible] سیماب اگر خورده باشد

در دو خورده ظاهر شده باشد تخم بادنجان او در ... آب سابیده

شیره ... [illegible] ... به شود اگر ... بخورد دفع شود

خاک ... [illegible] ... شیره پیاز

بسیار بخورد ... او تار ... تلخ خورده باشد ... گندم روغن

بسیار بخورد دفع شود او تار افیون خورده باشد آب ...

گرم بخورد دفع شود او تار افیون ... [illegible] ... دو

درهم شیر ... هندی ... بخورد ... او تار افیون

... بخورد آب گرم ... [illegible] ... طعام ندهد

اگر ... باشد ... دستور باشد دفع شود ...

او تار ... بسیار خورده باشد ... نیل

... درهم ... [illegible] ... بخورد ...

... به شود اگر ... [illegible] ...

... شده باشد ... شیره ...

امتثال کنند بعده عصیر هوا است آرد و بسته در زیر آن اند

شفا یابد . اثر مار شیر یا گربه یا گرگ یا سگ گزیده

باشد بسیار خوب اکی و گشنیز سابیده بر جراحت نهد بخورد

به شور [illegible] بادو شاه و لعبت داده باشند چون بخشیدن

بر بدن اطلیه کرده باشند از آب [illegible] عمل کنند دفع شود

علاج کبیری یا حبت داده سیاه نیم مثقال تخم ملیو حصه

بخورد به شود [illegible] اثر مار پر بال بجل [illegible]

چون نیم تولد در مساس آب شکر دیوانه [illegible] کولی بیدد

در لیمو [illegible] کنند [illegible] و روسته در زیر بخورد [illegible] تریشی و اودی

کنند [illegible] تو [illegible] اندرون [illegible] سیماب [illegible]

[illegible] سیماب [illegible] بسته [illegible] بد

علاج [illegible] یا [illegible] کولا باشد بسیار [illegible]

[illegible] بر [illegible] پان بر [illegible]

کیلا هلیلها جدا جدا سابیده و پخته در شیر گاو خورد متعدد است هر روزی
یکجا ببندد صبح و شام یک یک بخورد هم پرهیز ترشی و بادی
کند **علاج عوره** بیارد هلیله کابلی دو تولچه املچه دو
تولچه اول این دو را ... پخته کوفته بخورد بالای آن آب
در آب [illegible]
امروله بخورد و بسیار ... گردد بد ... رشته بخورد بخورد
چند ترشی و بادی نکند **علاج عوره کهنه** هر دو بیارد
هرده ها ... املچه ... سیاه و نونشت ... از هر یک
دو دام گرفته جدا جدا سابیده ... کرده پوری ببندد
روز اول یک پوری ... وقت صبح ... ۱۱
اندازه ... بجوش شده ... شیر
گرم بخورد ... دو ... بعد ... باید
در ... قدر آب بجوش ... بخورد ...
... وقت بخورد و چند ترشی و بادی نکند و شیر ...

در روغن [illegible] بکنند **نسخه** علاج موی سپید کی سیاه بشود روغن
بلادر نیم [illegible] تمام [illegible] بیخ [illegible] چهار درم روغن
[illegible] [illegible] گرم [illegible] چون [illegible] درم [illegible]
قطره [illegible] تمام [illegible] بال
بر آتش [illegible] بعد [illegible] روغن بسیار باید
خورد **نسخه** علاج [illegible] کولا و نفخ و شکم و امراض [illegible]
شکم بسیار [illegible] اجزای [illegible] سیر [illegible]
نیم [illegible] درم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] کلان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

سونت ده ماشه بلبل بیتوکله مصری شنت ماشه هیچم را
کوفته و پخته اب بارچه بیز کرده یکجا کرده صبح وشام سته
امتت کرفته بخورد [illegible] تعالی شفا [illegible] علاج
علاج بابکر [illegible] ربا و بادی [illegible] مس بهار [illegible] سیماب بیتوله
کوکرد بیتوله بخاک [illegible] ماشه سونت بیتوله بلبل
بیتوله مرچه سیاه بیتوله کوفته و پخته بعده سبز حبه
بنه و باشیر روز نهایت [illegible] پخته نافع ایله علاج دار
در دور الوت بیع الحاس نا و لعوق کولنجی هر جهار برابر کرفته و
بیز کرده زدسته انامتت نهار بخورد زود نافع [illegible]
دوا ایله خوردن قوت ایها اکر [illegible] بیشوه
بیس یهود بر [illegible] سایده علیظ سود [illegible] شیره
مذکور سا بدتا جهلی بار [illegible] علاج
[illegible] کنده [illegible] دوردا [illegible] سیماب بیکجا [illegible] ایله نیم [illegible] برابر

منفصل شده‌اند تو سار و زخم‌ها را هم با یک جا کرده که پارچه کنند

و بپیچانند و روغن ... [illegible] ... بکار دارند و هموار کنند

بر آن ... [illegible] ... شود علاج برای دفع

... [illegible] ... کنند ... کوفته

پوست ... [illegible] ... باید خورد و دفع

شود علاج ... بیمار ... یک درم قرنفل یک درم

خولنجان یک درم ... یک درم فلفل دراز یک درم ... یک درم

پوست ... یک درم این همه ادویه را کوفته با ... ساییده بیز

کنند ... [illegible] ... کوفته ... و برابر ... اول ... ذره

... [illegible] ... کوفته ... [illegible]

بر ... [illegible] ... کرده ... [illegible] ... شام یک

... [illegible] ... علاج ... [illegible]

... [illegible] ...

... کرده

حاجت است انگشت را که داشته در آب شیر گرم بنهد

بخوابانند هر روز صبح شود علاج بهینه بسیار درد و غش

[illegible] شیر تازه [illegible] [illegible] مرد [illegible] [illegible]

[illegible] نیم [illegible] [illegible] شیره [illegible] [illegible] و روغن

در آتش نهند و در آن شیره انداخته جوش دهند تا که شیره

[illegible] شود و بعضی ادویه انداخته [illegible] [illegible] نگاه دارد

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هر روز [illegible] [illegible] [illegible] گرم

[illegible] کردد شفا یابد و چیزی ترشی و بادی نکنند تا هفت روز

[illegible] شود علاج [illegible] بسیار در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نگاه دارد و بخورد [illegible] صبح و شام [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بخورد و [illegible] روز [illegible] [illegible] بادی [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] ترشی و بادی نکند و نخورد علاج

بادنجوره بیاره دانه کیجی سبح ودرشیره خشخاش ایسکره طالد

بر شود صفت درمان اکسی شکم بو وقتی بابیک ساید باده روغن

کنید بللاتی وجع شود صفت دوغ شیره بابونه طالد وجع شود

صفت علاج کجیم بابدلو ال ودبیلا مشتک بروزن ارقد

درشیره نرنج سایده کره لیها سبحتی لکا جاردو بو وقت ساید

باشد کوکلی سایده بروی شکم بخت بابالم کزیده باشد بللا

کنند سرو شکم ابترازموده است صفت علاج درنبل بیاوده

روغن شمع بیت طولی افیون بیک درم بی نجه تو ته بشتر یکجا

بهمرا بروقت بوته کلی انود مرکی اوّل بروغن مالد تم کرده ببادوده

کرمه صفت اکر لیبر ولر بو طلاقنو ودجایه درسبل

شل کنکرده صفت علاج مسبله دروسبل ص

ن بار بوزن در بون مهروته بیتوله

بیتوله برکیه بیتوله باسوداش اوزر

باش برده

نخالی کرده ادویه بسوزند و رباچک بسوزند این چنین سه بار
بپزد بعده ادویه گرفته سائیده و این بخورد بوقت حاجت
و در پس لیموی سائیده مالیدن علاکت بپزد و نسخه علاج
پستان باد شده [illegible] بادروج [illegible] و بیخ انبر
[illegible] ورم بریان کرده و [illegible] هم انار هم [illegible]
[illegible] باد کرده بالای پستان [illegible]
علاج کرده [illegible] داده [illegible] شود
شود [illegible] هر جا که شده باشد و در پس
علاج [illegible] شود [illegible] شود [illegible]
نسخه علاج شکستن [illegible]
[illegible] هم [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] آب [illegible]
[illegible] بعده [illegible] شود نسخه علاج [illegible]

بار بار کند بیارد برگ [illegible] بیکل ببول با [illegible] کرده آرد کند

برابر وزن شکر سفید با آب [illegible] شبینه ناشتا [illegible] بخورد [illegible]

بادی بیارد و بول کند به شود نسخه علاج [illegible] نبات [illegible] پوست

بیخ اک با نمک سابیده [illegible] تولہ بخورد [illegible] علاج [illegible] و بواسیر

و سر [illegible] بیارد [illegible] و [illegible] اورده [illegible] مرض

[illegible] دفع شود نسخه علاج بیخ [illegible] گلتگی [illegible] برابر

برابر وزن [illegible] [illegible] صاف کرده تا [illegible] تازه [illegible]

کرده بخورانند دفع شود نسخه علاج [illegible] کان بیارد [illegible]

کاسنی و [illegible] برابر [illegible] کرده بخورانند دفع

[illegible] نسخه علاج [illegible] سفید [illegible]

[illegible] سابیده [illegible] سات [illegible]

نسخه علاج داد بیارد [illegible] [illegible]

[illegible] برابر گرفته [illegible] بول [illegible] بخورد

طلا کنند دفع شود نسخه علاج زکام بلیله بلیله سنبل هندی فلفل دراز

فلفل گرد نمک سنگ [illegible] گرم تا رنگ ساییده [illegible] تخم [illegible]

بیخ کبر [illegible] پاره [illegible] شب با [illegible] بیخ [illegible] سعد بیخ

[illegible] سیاه عقرقرحا بیخ [illegible] بیخ

بیانگره سیاه این همه هر یک توله برابر وزن گرفته در آب صندل ساییده

بر پارچه طلا کرده بر [illegible] بندد و [illegible] شود نسخه

علاج [illegible] آب [illegible] کند [illegible]

[illegible] از آب ساییده [illegible] صبح و شام

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] اول باید که [illegible]

[illegible]

[illegible] می باید اگر [illegible]

[illegible] می باید علاج [illegible]

... شسته حبوبات ... با ... نمک ... بر ... بیندازد

بر جراحت ... علاج جراحت ... و ... زبان خار پیدا می شود

بیارد خاک سرطان سوخته سه ماشه ... سه ماشه ... [illegible]

افیون نیم ماشه حجر سوخته یک و نیم ماشه قرنفل هفت عدد ... [illegible]

هر ماشه ... [illegible] ... بسازد

... بخورد ... [illegible] ... با بریان ...

... [illegible] ... خورده

... باید علاج ... چشم ... [illegible]

دفع شود بیارد زرد چوب ... [illegible]

... [illegible] ... سوخته ...

... [illegible] ... ماشه ... [illegible]

... [illegible] ... کنند

... [illegible] ...

... [illegible]

57

که گل [illegible] باشد در شب [illegible] لیمو [illegible] در چشم بکشند دفع شود و اگر ناخون باشد

همین باکوس [illegible] باشد از کاغذ [illegible] بکشد از جا [illegible] با کحول یا [illegible]

باشد از شیر عورت [illegible] باشد [illegible] در چشم بکشند دفع شود

علاج [illegible] هر روز چشم بیارد [illegible] مصری سفید پنجاه عدد لیمو در شیشه

اندازند در آفتاب [illegible] گذارند [illegible] حل نماید تا پنجاه

لیمو تمام کنند سه روز حل کنند در [illegible] نگاه دارد صبح و شام [illegible] در

چشم بکشند [illegible] علاج [illegible] بیارد [illegible]

[illegible] هفت بار [illegible] نگاه دارد و در [illegible] روز سه بار

در چشم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] علاج [illegible] بیارد [illegible]

[illegible] جو [illegible] گاو [illegible]

[illegible] هم برابر گرفته [illegible]

[illegible] صبح و شام یک [illegible]

خورد تا عرق نشیند و بیماری اندک شود [نسخه] علاج تپ ربع برود هلیله بلیله هلیله کابلی

مرض سیاه سوخته که بخورد از هر یک چهار درم گرفته جدا جدا آس کرده [illegible]

حب کرده هفت مثقال بخورد روز اول صبح بخورد انگور [illegible]

انداخته در ظرف [illegible] یک شب [illegible] بماند از آن [illegible]

شیر گرم بخورد مانند باقلا زرد و [illegible] نگاه دارد [illegible] نگاه کرده بخورد

[illegible] هفت روز همچنین [illegible] وقت بخورد باید که [illegible] و بیماری [illegible]

کند [نسخه] علاج موی بیارد پوست [illegible] پوست انار پوست هلیله

پوست بیخ [illegible] موم [illegible] در [illegible]

[illegible] کنند در [illegible] نگاه دارد در پوست

[illegible] در [illegible] کرده در [illegible] گرم [illegible]

[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شود [نسخه] علاج موی بیارد [illegible]

[illegible] کرده [illegible] صبح [illegible]

مقدار [illegible]

مقدار کنجد کا بنده اگر از ازار سوخته باشد کنجد کلان بپزند

در جفوات خلال کرده سنگ تاو کرده بخورانند اگر ازار اندک

رغبت باشد نیز بخورانند دفع شود علاج تاپ تلی یا درد شکم

[illegible] تب لرزه هر جنس که باشد بیخ ریوند بیار و بیخ اکیلا و

بیخ کانجکوری بیخ آکه بیخ اندرایی بیخ لیلکریه بیخ اسگند بیخ

سرکنده بیخ نیم بیخ کالی مرچ تخم کلیدا پوست مجوندا تخم کالی زیره

برگ ریای پاؤ اثار باقی ادویه یک یک تولہ گرفته باریک کوفته و بیخته

نگاه دارد بوقت صبح نیم تولہ بوقت شام نیم تولہ هفت روز بخوراند تب لرزه

رفع شود [illegible] درد شکم هر نوع که باشد برود چند روز شربت ریبادی بکنند

علاج کامینی راماسی بود بیار و ترنج سه تولہ باریک [illegible]

شکر محمودی ده تولہ آمیز کرده وقت هم از آب شیره روز نیز

چند جا شده تا رفتن ازار خورده باشد بر [illegible] شربت ریبادی [illegible] کند

علاج بای درد کمر بیار و [illegible] نیم [illegible] زرد

ا ا ثار ا ا ثار نیم اثار ا ا ثار پاو

روغن تخم اول کوفته را در روغن بریان کند قند را قوام سازد
اگر بار
همه ادویه جدا جدا سائیده حلوه بپزد روز بروز مقدار لیمو بخورد
پرهیز از ترشی و بادی کند قدیم دوای بپرورد علاج کولی بای یادمه باشد
بیارد تلخ گوریا گو از توا کشیده با شکر دو حصه سوخته یک حصه مانند
آن را گرفته یک پاو در خرخره ندارد شیره اگر بلای ادویه انگشت انداز
خشک سازد نیز شیره مذکور اخته خشک سازد انجیر یک بار سازد
ضرور دانه محکم گرده دو یک بسوزد بعده گرفته در شیره ادرک
حل سازد گولیه مقدار نور بندد بوقت حاجت در شیره ادرک بدهد تا که برود
پرهیز از ترشی و بادی کند معین چهارده روز یا بیست روز یا چهل روز علاج برود
علاج پرهیز تا و امراض مهوره بیارد خرمهوره هفت عدد
کامل از مهوره
بسوزد تا که خاک شود نیلا توطیه یک حبی وزن بریان کرده مرداسنگ
نیم توله در ... سه عدد خوب حل سازد مقدار
... ریته بندد حب یک ... یک گولیه تا هفت روز بخورد
حنو زنت

۱۲

علاج [illegible] باب علاج دفع بلغم و سپرز [illegible] بیارد و کشنیز خشک کرده

مقشر [illegible] درم [illegible] درم [illegible] با آب [illegible] شکر [illegible] ناشتا بدهد

شب [illegible] تا [illegible] و [illegible] با [illegible] سپرز [illegible] گرده بیارد بخورد

تا [illegible] روز [illegible] بلغم [illegible] علاج [illegible] یک سیر [illegible]

[illegible] داشتن [illegible] صاف [illegible] و قوام آورده در ظرف

نگاه دارد وقت حاجت [illegible] سیر در قدح کند و یک سیر آب [illegible]

شربت کرده بیارد [illegible] بلغم را دفع کند و [illegible] دل و [illegible]

[illegible] اندام و بیرون [illegible] بلغم [illegible] بیرون [illegible]

دفع [illegible] اسهال بلغم [illegible] است [illegible] بلغم و [illegible]

[illegible] دراز [illegible] سپر [illegible] و سپر [illegible]

جمع کرده بیارد [illegible] روز [illegible] درم با [illegible] بخورد [illegible] بلغم [illegible]

[illegible] بلغم [illegible] انجیر [illegible] الحلق

[illegible]

[illegible] بیاید بجاید ... [illegible] بخورد [illegible] شود

وحلق و دهان [illegible] شود [illegible] گرم [illegible]

مگر دم شنبید [illegible] کرده خوشتر شود [illegible]

در خون [illegible]

بد انکه خلط و اخلاط را بر چهار گونه بیان کرده اند [illegible] دم و صفرا [illegible] و

و بلغم [illegible] اگر خون غالب شود و اندام [illegible] گرم [illegible]

سرد [illegible] باشد و [illegible] گردد [illegible]

شود علامت [illegible] [illegible] چشم [illegible]

[illegible] و خواب بسیار [illegible] و درد سر و گلو و جگر و [illegible] پستان و [illegible]

[illegible] دل و جگر و گرفتگی اندام و تب گرم [illegible]

[illegible] بدن و [illegible] و اندام و سیاه شدن [illegible]

روی بود — خون — گیاه [illegible] مالش کرده [illegible] شود بسیار

نافع است — خون — شربت شنبید [illegible] هر روز دانگی [illegible]

[illegible] و سوم حصه [illegible] شنبید اندازند و بجنبانند تا شربت

[illegible]

شود چون [illegible] بخورد همه خون فاسد که در اندام
جمع شده باشد اسهال شود و خون تازه [illegible] بماند **دیگر** دیگر
[illegible] هر [illegible] شربت [illegible] بجوشانند و صاف کنند چون آب
در خورد تا ساعت آن [illegible] انگشت [illegible] در آن [illegible] کرده را
[illegible] اندام [illegible] بعد و [illegible] حاجت غرض [illegible] و چهار
[illegible] اندام [illegible] در [illegible] همه [illegible] شود [illegible] کرده را
بخورند همه خون فاسد که در بدن جمع شده باشد اسهال شود و
[illegible] و [illegible] دفع شود حاجت خون [illegible]
باشد [illegible] بخورد **دیگر** [illegible] بیخ [illegible] با [illegible] بخورد [illegible]
ببرد **دیگر** [illegible] مادر [illegible] بخورد [illegible] خون ببرد
[illegible] شود [illegible]
برابر [illegible] شهد [illegible] بخورد [illegible]
خون فاسد ببرد **دیگر** بیخ [illegible]

ناخن شسته برنج سیاه شبی آبش کرده بخورد تا از غلبه خون

ایمن باشد شود دیگر خوردن حیض تخفیف یابد بهتر از

هر کجا که خون برود پنج سیر لهو علم اندک با سکوده بخورد

در حال بسته شود و اندک آب انار زن مد کرد با جغرات بستر ترکی

بهم بدواند که بهر بسیار نفت یابد سوگر شد خون دل و جگر هم

آب گرفته باشد دیگر اگر خون در گلو گشاید یک سکوده پنج

گسوری سوده بخورده بشود دیگر اگر خون در دهن و گلو

گشاید گلنتی بجوشاند آبش و دانه بخورد تا روز به شود

دیگر غلبه خون نفس گرگ کلال هم گویند بادنگر

و بادنج خون آید که این علت در آدمی و الیپ و بشر هم باشد

آن هم از سینه گسوری و گلنتی دفع شود

باب غلبه بلغم

از غلبه غذا غلیض و ... نی و غله نو و آب نو خورد

... بهار روشن که بلغم زیاده شد در علت که از بلغم پیدا شود

درشدن پشت و چشم و دل و سر و جگر و زانو و لقوه را قوت

دهد آخر روز فاتره و فراموشی و خواب دیدن بسیار و کم اشتها

و گرانی اندام و آروغ و شقیقه و باد خام و لاغری و کاهلی و تب

بسیار و مرکب مفاجات و خفقه که از بلغم برآید و بهق سپید

و برص و گرم خورده و بیماری شکم و ورم نرم گرانی زبان گنده دهانی و

آمدن آب از دهن و سپید شدن چشم و سستی موی اندام و روی و سپید

شدن موی و آمدن قی کثیر از بلغم برآید و سیر شدن و خواب بسیار و برآمدن

و ... اندام بود **علاج بلغم** سپیدان و ترکیدن

زنجبیل و ... و جوز بویه و ... و خولنجان و ...

حلیم ... و میوه ولایت و شراب ... و حلوه ...

... و لوزینه و کباب و هر خوراکی که در ... باشد

و بودن و سیر بسیار و پیاز و تلخ بسیار و ...

پرورده ... قاطع بسم الله **علاج** اگر بلغم ...

شده باشد که از درد پا اندک کم رود داین دو ملکی ... شباب

دکوکرد زرد و زرد کشته و تر تر پیلا ... پنج جبینه و یک بار ذکی

و بزرگ کتار خورد و پنج کشک بعض ... هندی ... و زیاد ...

او حیران بود ... ار دمد مو ر کنجی کنند و زیرا ما نموده جسب ...

سلاله کنند و با کچی هم کرده علم اکثر سستی باید بعضها دیگر دوا اهتمام مسوده

بار کنند اینکه خشک نیست و باز از شیره ... دور شده کرده

نمونه موزج جنوب ... خشک شده به نهند ... جسم

بخورد هم بلغم و سرد را به بر دو کرشنکی صاف ... بلغم ...

... ملقلین و لوته ... بود و درد

جوبه و ... مسوده باب ... اصلاح کنند و نموده موزج

حبوب بسته خشک کرده بنهد هر روز مکیک بخورد ملیم در ...

نو دردی شکم و خصیه و باد بطن و ... و دق اکثر امراض یازده

19

نافع است باب بالا ... اندام ... با لید که ... و ...

[illegible] و الا [illegible] سپیدان در از بعضه [illegible] حلیم و جو اندر و سپاه
کو [illegible] کند و [illegible] بمقدار [illegible] مقشر [illegible] بهر تب [illegible] حلی
[illegible] سقیقدرم این هر هم سوده یک [illegible] سرخ بار کرده برارد
[illegible] در [illegible] درم بار و همه علت باد و دفع کردد و نظر [illegible] روشن کرده
و باه بیفزاید و دیگر منافع بسیار دارد و از معجون که کنند از همه علتهای [illegible] باکی
و بلغم ایمن کرده نسخه اگر باد و [illegible] بود [illegible] گرم بران جا بمالد دفع
شود نسخه هر [illegible] کوفته [illegible] درم [illegible] ستقدرم باد
کرده [illegible] تا [illegible] شود و غذا از نان گندم یا نخود [illegible]
[illegible] نسخه [illegible] یک [illegible] حقنه باز کرده [illegible]
[illegible] یک [illegible] باد کم از [illegible] دو جزو [illegible] باشد
[illegible] نسخه بهت [illegible] و بولت [illegible] هر روز ده درم
[illegible] بانک [illegible] کوزه آب باید و روغن کنجد با ستور بار کرده بخورد [illegible]

هر دردی که در سر و مغز و استخوان و ساق بود دفع شود اگر گردن یا بازو

و یا شانه یا پشت [illegible] [illegible] لنگ شود و یا چون بیخ [illegible] سیاه دائم

بخورد هر روز پاک گردد [illegible] موازنه خشخاش درم در دهن اندازد تا

فرو برد در چند روز به شود و هر بیماری از رحم آید اگر در نقرس [illegible] پانزده

باشد پوست [illegible] و جهت [illegible] بعضی [illegible] گرفته از آن [illegible]

بدوغ [illegible] پنج هفت روز بخورد کلی دفع شود [illegible] و [illegible]

واسارون و بیخ سوسن وزن [illegible] سیاه برابر سوده هر وقت [illegible]

یکجا کرده بخورد با [illegible] و هشت یا دو هشت ده نوع [illegible] دفع گردد

[illegible] انجوده و [illegible] و با [illegible] و چوب [illegible] و [illegible]

[illegible] برابر [illegible] سوده برابر جمله قند [illegible] یار کنند

قدری بخورد [illegible] هر بار [illegible] بخورد با [illegible] هر روز [illegible]

و درد مفاصل و همه دردها [illegible] و [illegible] و نقرس و درد زانو [illegible]

و [illegible] و درد [illegible] و درد کمر [illegible] دفع شود اگر کسی را

درد ان یا پای سخت اما سیاه و مضطرب گردد و اگر او در روی ممکن نباشد اگر چه
بر سینه باشد علاج آنست بیارد ترب با بیخ و برگ [illegible] ده چند روز متواتر
[illegible] باد دفع شود و به شود باد [illegible] اگر [illegible] باد ورد کند رسی
[illegible] روغن بجوشانند تا آنکه صرف روغن ماند [illegible] هر چند ان روغن مر ان
جای مالد دفع شود هر دو دفع باد [illegible] و برگ [illegible]
دعقو [illegible] سیاه و [illegible] سیاه رسی [illegible] روغن [illegible] سیاه چهار چند هم
بجوشانند تا آنکه صرف روغن بماند بستر کرده هر چند بر [illegible] طلا کنند باد [illegible]
دفع شود [illegible] نافع است علاج دیگر باد گوش درد کند بیارد [illegible] سنجد
[illegible] نیم درم نمک سنگ [illegible] نیم [illegible] آب انداخته بجوشانند
یک [illegible] آب باقی ماند [illegible] کرده شکر گرم چند [illegible]
در گوش [illegible] درد باد و بلغم در [illegible] گرم [illegible] نوع درد باد
علاج برگ [illegible] بیارد [illegible] یک آثار [illegible] نیم [illegible] شکر [illegible] روغن
[illegible] حلوه کنند [illegible] بخورد [illegible] کند

دیگر [illegible] سیاه [illegible] بجوشانند و [illegible] شود چند روز [illegible] کنند

[illegible] ضعیف دل بود و نوع [illegible] فصل ضعف القلب اگر قوی باشد

در حرکت و سکنات [illegible] بی بود و بر هر چه نشیند یا دو [illegible] بهم شود و در حال

ضبط کند و نوم خوش نیاید و در نوم خیالات بیند و دائم مضطرب بود و [illegible] شد و چشم

و رو زرد گردد و نبض ضعیف ماند و مزاج را [illegible] بود و دائم [illegible] خوش [illegible]

با کسی [illegible] باشد خوش نکند و اگر چیزی [illegible] دارد خواهد که [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] اند [illegible] حق احتمال کمتر دارد و [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] سر گردد و زود گرسنه شود و هر چه خورد [illegible] بسیار [illegible] شود و

علامه ضعف [illegible] هیچ چیز یاد نماند و [illegible] نکند و [illegible]

[illegible] خوش نیاید و [illegible] بسیار [illegible] و خیالات

غالب شود و خواب خوش نیاید و تفکر کمتر بود و اکثر خلوت تنهایی طلبد

و حدوث این ضعف [illegible] از تیزی و خشکی و مرطوب بسیار خوردن [illegible]

[illegible] و اندوه بسیار و تشنگی و خوردن [illegible] و گرسنگی و کثرت جماع

دو این همه برطرف شود دل ... سبب ... دل را ... و ... را تباه کرده اند و ... شتاب نقصان

... و از جنون ... علاج خفقان دل ... بیمار و ... سفته ... سوده

... شیر ... بار ... هر روز ... بخورد ... قوت ... میشود و اگر ... نباشد

... مرجان ... در ... سوده ... شیر ... بخورد اگر مرجان ... نباشد

... شربت نبات ... ده ... از ... در ... ده جام

... سوده شیر آن ... شربت نبات ... ده بخورد تا ... کنند

... معتدل و ... دل ... شود دیگر نبات ... شیر ... بخته خورد

... و شربت ... ده ... هر روز ... چهار ... دل است

دیگر ... دل ... باید ... شیر ... ده ... در

... کند ... شیر ... کند ... و ... کلین

... اند ... و ... شیر ... باشد ... ایند

هر روز بخورد دل را قوی کرداند و آب ... اید ... دیگر ... اندام و

... برود دیگر دوا درد دل ... [illegible]

دیگر آنکه از سردی دل بود سردی دل بلغم انبار شده باشد و درد کند
اندک و اندک بلغم افزود و خفقان نماید ... دل ... سرد اندوه دارد و دل ...
نباشد و دهن و زبان زود خشک شود و ... گوشت نرم سوده ...
در دم شیره بخورد و ... بود ... سوده ...
در ... خون دل ... نرم سوده شیره بخورد به شود ...
از ... باب درد ...
بادی و ... اول باد که در ...
آرد باقلا گویند پوست ... سنگی و ...
و سنبل بویا و بلیله ... و نمک ...
و نمک سوده ... سوده ... کرده ...
روز ... درد باد ... کرده ...
درد شکم از باد و بلغم و تلخ و خون خیزد و از غذاها ...
یا بسیار آبی وقت خوردن یا دیر داشتن بول و غایط ...

...ت بسیار درد شود و بخوردن طعام قرار گیرد آنکه از بلغم بود در بسیار درد و

بود و بعد از خوردن وقت هضم درد خیزد آنکه از بلغم و خون بود وقت

...ها بخوردن گرمی و شوربی زیادت شود علاج آنکه از بلغم بود زنجبیل گرد و سنید? چی

...گان درم و هلیله کابلی درم سوده با گرم بخورد دیگر [illegible] با نمک

...ک خاییدن و بر درد بند? شود آنکه از بلغم بود ترمس [illegible] و بود مثل ابن? سوده

...شد بخورد یا در جوارش بخورد دیگر صدف [illegible] سوده با بخورد

فصل [illegible] دفع بادی که در شکم بسته باشد و بر بادی درد خیزد یعنی قولنج

...ضرو درد [illegible] اکثر [illegible] و گویند حدوث آن بر پنج نوع است یک

از باد دوم از بلغم سیوم از بلغم رابع از خلط [illegible] پنجم از خون و

...جای این در پنج موضع بود یکی بالا [illegible] جانب

...دوم زیر استخوان سینه باشد سیوم بالای ناف جانب

چپ بود و رابع زیر ناف پنجم میان استخوان سینه و ناف بود گویند و

این هر پنج مرض را باشد الله تعالی [illegible] مرد این [illegible] باشد و این

هر رنج در بعضی موضع نقل کنند و بعضی انست که نقل نکنند و ان چنانست که چون

در رگها بسیار باشد و باد با قوت نباشد از اینجا نقل نکنند و اگر در رگها خون کم بود

و باد با قوت باشد از اینجا نقل کنند و در اغاز این علاج است بود و لیکن

مشکل بود اغاز و باعث [illegible] هر یک [illegible] که بالا ذکر شد علامت [illegible]

از صفت علاج هر کدام معلوم کنند و نیز انکه اگر از باد باشد در شکم و پهلو [illegible]

خبر دو شکم نفخ ارد و بوهم و حلق خشک شود و زبان خشک شود و بول [illegible]

سپیدی و سرخی مایل و کاهی [illegible] و [illegible] و زیر [illegible] و [illegible] شکم

و نیز و بعضی [illegible] باشد و اغاز درد [illegible] و باقی [illegible] شود و وقت

گرسنگی بسیار [illegible] کرده [illegible] علاج این [illegible]

اچمود و نمک [illegible] سفید و [illegible] سیاه و [illegible] بریان کرده

[illegible] مرهم سوده [illegible] درم [illegible] کرده

علامت [illegible] خورده و [illegible] نیز [illegible] زرد [illegible] تا زرد

از [illegible] و خون بود [illegible] و گرسنگی [illegible] سرخ یا زرد [illegible]

[illegible]

و زیر ناف درد کند و غذا نگوارد و در جوش بسیار آید و چیزی ورم کوفته بیرون آید

مثل دنبل و درد کند که دست بران نتواند نهاد [illegible] باشد باید که

[illegible] بر رگ [illegible] و [illegible] منفعت [illegible] داخله و دارچینی

[illegible] سیاه و [illegible] ورم [illegible] میدارد هر روز

[illegible] از [illegible] باشد [illegible] در آب [illegible] الم از بلغم باشد

علامت آنکه [illegible] گفته باشد و [illegible] از آن [illegible] و درد کند

[illegible] باید که [illegible] و [illegible] و نمک [illegible]

[illegible] ورم [illegible] در چهار [illegible]

[illegible] ورم از آن [illegible] کرده [illegible] شود علامت

آنکه از خلط [illegible] باشد [illegible] بسیار دارد و [illegible]

در [illegible] و ورم کند و [illegible] علت [illegible] قوت [illegible] اند

[illegible] شود و [illegible] و بول غایط [illegible] نتواند کرد [illegible] اندام

[illegible] شود علاج [illegible] و [illegible]

برابر هم سوده در لاسکر شیر بسرشته بوزن اینهم قند بادکرده

نیم درم صبح و شام بخورد درد و بلغم و بادی که مخالف بود دفع شود نوع دیگر

علاج شکم که از باد غلیظ شده بود و قراقر و درد زیر ناف بود ترکیبه ...

بریان و نمک و ... هر یک بجو برابر سوده ... کان درم تا ... درم بخورد

باب ... در بسوی شکم که از باد بلغم و تلخ و چون دو ... شکم ... بندد و انجا ...

بود که ... غلیظ بود با باد و ... بر آرد و اگر از بلغم و خون بود ...

خوردن چیزها و کم شود ... قوت ... خون و بلغم ... کرده برد

و اگر ... هر ... چهار ... کنند علاج ...

... باب ... پنج نوع درد ... که ... و ...

باب ... و ... بیند ... یعنی از هندی ...

و شش اصل بواسیر و ... و کولها شکم و باد ... زیاده شده

... بیاورد و ... چهار کان درم ... برد

هشت ... درم ... و ... دراز و پنج کان درم ...

... درم

سه کانی درم و زعفران چهار حبه همه را باریک ساییده بخیل کرد دو کانی
درم قصیفر بیل دو درم بعضی تیز بلی همه سحوق کرده با شیره ادرک حب
کطل شود کویه برابر نخود سیاه بشیره سفیدات و حبوب هر بار دیگر حب
باشد یک کوی با بیرون [illegible] حبوب بعد غذا مناسب فرماید با [illegible] شده در

۴۲ دوا باسور بعضی برای [illegible] کرده الجر از بربیت یک درم [illegible]
[illegible] ومانند طلا کنند [illegible] شود دیگر استخوان ماهی را کوفته
در نار انداز دود ان [illegible] اگر [illegible] باشد برود دیگر
[illegible] بخورد [illegible] برآید باسور برود دیگر [illegible] بیندازد و باشد
[illegible] برباسور طلا کنند دفع شود دیگر [illegible] و روغن [illegible] بر مان
[illegible] بر باسور بمالد [illegible] و روغن [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] و بعد چند روز تواتر بخورد دیگر [illegible] بر مان کرد [illegible]
[illegible] بخورد باسور دفع شود دیگر برگ [illegible] چون [illegible] و
[illegible] قدر اندازد که [illegible] شود و بعد روغن [illegible] اندازد

[illegible]

... بلی نفع دارد
و بخورد تا هفته باسور برود دیگر کنجد سیاه بشت ورم با ... برزد
بروز چهار بخورد بواسیر دفع شود دیگر پوست ... مثقال با ... باسور ... شود
اگر بوده باشد ... دیگر باسور ... کنجد سیاه ... کرده ... [illegible]
... کرده ... تا هفته ... بخورد به شود دیگر ... [illegible]
هم چندان ... هفته بات ... بخورد به شود دیگر ... باسور ...
... چهار ... روغن کنجد ... چهار ... باسور
برود دیگر با دنجان ... هم چندان ... روغن ... [illegible]
بخورد به شود دیگر ... بوده با ... روغن کنجد ... کرده بخورد ...
... بواسیر دفع شود دیگر ... باسور ... بروز چهار ... [illegible]
با نفع ... دیگر ... دفع شود دیگر ... [illegible]
... [illegible] ... شود ... دارد ...
... روغن ... کنند ... شود ... [illegible]
ان کرده بخورد باسور ... دفع شود دیگر ... [illegible]

مقل کرده هر یک نیم درم سوده با دوشاب سرشته یا بر کرده هر روز چند [illegible] بقدر سر انگشت

هر روز بخورد باد و وجع بواسیر را نافع است دیگر روغن بادام [illegible] بواسیر طلا کنند

بهبود دیگر [illegible] در وقت [illegible] بوقت صبح [illegible] شمالی باشد

بواسیر در [illegible] بند و [illegible] وقت [illegible] بخورد

بعد از هفت روز بواسیر کلی دفع شود و [illegible] مجرب [illegible] شده

چون تازه [illegible] بعده [illegible] دو [illegible] شمالی دو

سه روز [illegible] بواسیر [illegible] دیگر [illegible] سیاه

بواسیر [illegible] قند [illegible] بخورد بواسیر دفع شود دیگر

سورنجان صد و شصت درم و مرمکی سیاه ده درم و قند دو صد و هشت

[illegible] کوفته با هم [illegible] هر روز نیم درم بخورد [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] قند [illegible] حلوا سازد و [illegible] یک درم هر روز ناشتا بخورد

بواسیر دفع کند دیگر [illegible] نماز [illegible] در رکعت اول بعد فاتحه الم نشرح

الم نشرح [illegible] و در دوم رکعت سوره الم ترکیف [illegible] بخواند

در اول سوره کافرون و در دوم رکعت سوره اخلاص بخواند با سود [illegible]

نشود دیگر اگر خاتم بزرگی دارد نوشته با خود دارد و هم [illegible] باب [illegible]

چندگاه نوشته [illegible] دفع شود نام آیت الله بحرمت خواجم [illegible]

دیوان [illegible] تا کار رحیم الله علیه [illegible] دفع گردانی باب درد دندان

نام سوره [illegible] گویند و آن بر پنج نوع است از بادی بلغم و [illegible]

زخم و از برای [illegible] و آن گرد [illegible] بیرون و بر مقعد [illegible]

انگشت [illegible] در گوشت چشم و در سینه و در جاها و دیگر [illegible] شود

علاج بیمارد شیره درخته [illegible] پخته [illegible]

[illegible] آنرا خوردن [illegible]

[illegible] بر ناسور بمالد [illegible] روز چنین کند [illegible]

اگر [illegible] آورده باشد دیگر علاج [illegible]

[illegible] زنجبیل از هر یکی دو درم [illegible] درم

[illegible] ناسور [illegible] دیگر علاج

[illegible] خورده بر ناسور طلا کنند اگر [illegible] باشد [illegible]

شود دیگر علاج دیوچه خشک کرده نرم سوده بروغن گاو بهم کرده طلا کند
تا سوراخ بسته شود دیگر گوشت بط انجیر خام و نرم باشد [illegible] چون حنا طلا
کند سوراخ [illegible] تا سوراخ بسته شود دیگر استخوان آدم [illegible] سوده طلا کند
به شود دیگر از استخوان کوه [illegible] چون [illegible] تا سوراخ [illegible]
[illegible] بمالد [illegible] به شود دیگر [illegible] اول
[illegible] شود [illegible] بعد از آن طلا کنند به شود [illegible] در می
از [illegible] و در [illegible] قوت کردن و [illegible] مرطوب [illegible]
و باید [illegible] تا یک سال تمام [illegible] به شود و بانشستن پرهیز کند
[illegible] از سال تمام [illegible] و [illegible] آغاز کند تا [illegible] گردد
و دشوار [illegible] بر آمدن است دفع سنگ مثانه و ریگ گرده
و ریگ [illegible] اگر کردن باید که [illegible] سوده بدارد هر روز [illegible]
[illegible] سنگ مثانه و ریگ گرده [illegible] بول بر آید دیگر [illegible]
[illegible] گرده [illegible] سنگ از [illegible] بر آید و دیگر [illegible] سوده [illegible]

بلبل کرد اندازه باقی درست زیرا که او سه حبه بخورد دیگر از کرده و حنا نه تا

کنند و اگر برگ او [illegible] چون با [illegible] بخته بخورد همین عمل کنند نوع دیگر [illegible]

که در کرسنه [illegible] باشد هر روز [illegible] سوده بروغن بخورد [illegible]

برود دیگر بیخ [illegible] درم چون [illegible] را با [illegible] درم شکر هر روز بخورد [illegible]

رنگ کرده و حنا [illegible] برود دیگر بیخ سنبل [illegible] بروغن [illegible] سوده [illegible] کرده [illegible]

غنی کاه و با [illegible] قطعه [illegible] اندازه و بخورد [illegible] علت که از [illegible] باشد

برود دیگر بیخ سنبل [illegible] و [illegible]

همین فایده دارد دیگر [illegible] در آب کنند [illegible]

کرده با شیر [illegible] و [illegible]

برود دیگر شاخ [illegible] [illegible] روز [illegible] درم

[illegible] بخورد [illegible] شود دیگر [illegible]

[illegible] بار کرده بخورد [illegible] برود نوع دیگر [illegible]

[illegible] علاج [illegible] ده درم [illegible]

و کابلی و تخم ... و ... سنبل جو قلقلی دستباده و ... از هر یک درم

نرم سوده هر روز یکنیم درم بخورد و درم شربت بخورند ... پخته کنند هم بر میوه

بخورد امیر را ... بوالیسی جوارش کوبند ا علاج دفع سیلان ضیانه بول آن باشد

و بلغم و ... باشد اگر از باد بود و درد سوزاک ... بخورند و ... کبیر

و حلیدن بول و ... بود علاج ... و ... دیگهان ...

جوارش ... هر روز چهار درم بخورد و درم شربت ... یکنیم درم حسبت

بار کرده ... بخورد به شود و آنکه از ضعف باشد درد سوزاک ... باز ...

درم ... سوده ... بود ... الت یا عام سوزان باشد علاج

... از هر یک دو درم خشک سوده و چهار درم شربت و یکدرم

... بار کرده بخورد دیگر دوازده درم ... کوفته در چهار ... آب

... [illegible] ... زرده در آن چهار درم شربت و یک درم ...

بار کرده ... بخورد ... دیگر شیر ... قدر ...

... بادرنگ و نبات از هر یک چهار درم در آن بار کرده بخورد ...

بهتر شود **اما** آنکه از بلغم باشد بول تیره و غلیظ بود و رنج چون کسی سپید سپیده بود و درد و

شود اگر خلط سپید برابر اید و سر هم درد کند **علاج** موبیز کوچک و هلیله زنگی و بلیله

و هلیله کابلی بیبار از هر یک ده درم سوده چهار درم شهید و یکیدرم صبر [illegible]

بار کرده بخورد چون [illegible] الیت و صداع و تاریکی و دوران سر بود **علاجش**

علاجش الیت [illegible] از وصل استخوان خشخاش نشاید که نیز درد و [illegible]

الیت خشخاش سپید [illegible] قدار ده درم [illegible] شیره و آن [illegible] خشخاش

نیز [illegible] الیت کنند ان قابل علاج نیست **اما** ولکن حکیمان علاج گفته اند که بالیها

سپید و بلیل دراز و [illegible] از هر یک ده درم سوده با لوده ده درم [illegible]

و بر معجون کرده هر روز [illegible] درم با چهار درم شهید مصفا بار کرده بخورد تا [illegible]

[illegible] باشد بخورد ده بشود **دیگر** اگر از هم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] درد کند [illegible] گرم با [illegible] اقند ده درم کلوی [illegible] چهار [illegible]

[illegible] سپستان [illegible] ده درم شهید بار کرده بخورد در حال

[illegible] بهتر شود **دیگر** [illegible] و بلیله [illegible] برابر [illegible]

[illegible]

و قدری روغن بید انجیر گرم کرده بروی ریزد و شیر گرم بخورد سود دارد دیگر انار برشته

با اخلاط و بانشد بپزد دیگر حرمل سیاه سوده کف دست بخورد و بران یک

جو شکر بخورد و بران یک پیاله شیر تازه بنوشد هر چهار روز بخورد اگر [illegible]

سود دارد دیگر عود اگر با درم سبوس گندم در آب سبوس بپزد و بخورد

مانند بخورد دیگر برگ کنار از بیخ نخل برآمده آب بگیرد و بخورد

بخورد به شود دیگر تخم شربا ولی برابر بسایند و بخورد نرم سوده باب

[illegible] باب [illegible] در علاج [illegible]

سرد بخورد به شود [illegible] اگر از باد باشد علامتش آنست

و تشنگی و قی و درد شکم و سرد و خشکی دهان و زردی دست و پای و

سستی اندام و ورم و رنگ و تنگی نفس و [illegible] و [illegible] باید که سنبل و

[illegible] و [illegible] سنگ [illegible] سوده دو درم با آب گرم بخورد سود دارد و آنکه از

بلغم باشد [illegible] و شور [illegible] و [illegible] خرد و [illegible]

آب [illegible] بی مزه دهان [illegible] و علاجش

[illegible] حسن [illegible] و مویز و [illegible] و باد [illegible] چوب [illegible]

[illegible] گرم سوده با آب گرم بخورد به شود دیگر آنکه از صفرا باشد [illegible]

چشم و اندام و سوختن گلو و دهن و دهن آبله و تشنگی بسیار و گرسنگی کم بود

علاجش تخم کدو با نبات و اند جو و تشنگی بود که هر دو برابر هم سوده با آب

سرشته بریج و اندک سفید یا زرده بخورد دیگر اگر بر سر تن برگ بود باید که

سفیدی و تخم کدو و تخم گشنیز و کدو برابر کوفته بر برون و درم در بیمار

آب بخورد شاید چون تخم سپید باید بیخ و شیر ده بخورد به شود و

اگر فبض یابد سفید کنف باید و بخورده هضم شود دیگر تخم سفید با آب کرده

لرزاند و برابر هم سوده یک درم از آن با شکر و مسکه و افیون کافور تیسی

بخورد به شود دیگر عدس کاملی ترسی کم ابر گشنیز پنج درم و گوگرد

و ترکشته آن هر یک نیم درم و سماق هر یک نیم درم سوده و هم کرده هر روز

ده بار بخورد و شکر چینی و سرخ هر دو دیگر چون ... تعب

نیست دیگر علاج تو ... دندان کرم را او رده چو کوکه ده قدر آن حقیر

تر آن انگشت بر گرده از آن سپیده سازد بر آن ... حسب اشیا

... پنج دار جینا بد بر آده مذکور بر او با شده بر سنگ

رود بلکه دست چهار روز و عمل کند شفا خواهد شد از ابراهیم شنیدم نقل

کرده شد [illegible] بهر دو شاخ امور [illegible]

[illegible] دو درم سوخته کرده رکابه ان بر [illegible] دو [illegible]

[illegible] از هر یک دو درم سوده [illegible] بخورد درد [illegible]

و [illegible] برود نسخه [illegible] از هر یک سوده [illegible] درم [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] جمع [illegible] از ان [illegible]

[illegible] برود نسخه [illegible] از هر یک چهار درم و

[illegible] درم [illegible] و [illegible] از دو درم و [illegible]

[illegible] درم [illegible] سوده [illegible] هر روز [illegible] درم [illegible]

[illegible] از [illegible] چهار درم چهار [illegible]

[illegible] بخورد و [illegible]

نسخه [illegible] سوده هر روز [illegible] درم [illegible]

از [illegible] درد [illegible] برود نسخه [illegible]

موم صمغی سیاه و بلیله و سنبل هر یک برابر سوده و بوزن همه قند یا شکر کرده بیامیزد و [illegible]

خورده باشد [illegible] و طعام [illegible] پشت و شکم و [illegible] اما ترشی و بادی نخورد

[illegible] باب [illegible] از حجامت پر کرده نیک سکوره [illegible]

هر روز بخورد درد اندک شود و درد زانو و ساق بر رود و سوزش پای زایل شود [illegible] دیگر

تخم معصفر [illegible] مغز او نیک سوده هر روز بخورد درد زانو [illegible]

بر هوا [illegible] سیر و پیاز و چیزهای ترش و [illegible] چند روز پرهیز کند [illegible]

بود دیگر اسگند سفید و تخم سوده [illegible] بپزد و برابر آن قند

در روغن گاو بریان کرده بخورد درد زانو را منفعت کند دیگر هر [illegible]

کشان و پای [illegible] سفید برابر سوده با شیر [illegible] طلا کند

[illegible] بر [illegible] بندد نیک [illegible] داشته [illegible] دیگر

[illegible] یکبار [illegible] بندد به شود و اگر [illegible]

هم [illegible] طریق مذکور بعمل آرد باب دوازدهم اندر [illegible] شکم و [illegible]

جایگه [illegible] اگر [illegible] از باد [illegible] باید که [illegible] کرده درد

نوشه بند کرده بسوزد و در حالتی که بر روغن بتر یا بیز بخورد خشک نبود و لکنه اندام برآورد

دیگر شاخ گوزن آزمایش [illegible] بخورد [illegible] نافع است [illegible] و درد سینه و اندام

راسنفع است دیگر [illegible] چیزی است که انیسون گویند در [illegible] اندام [illegible] مقام معینی ندارد

[illegible] و خون می شود و انکه از باد بود از جا بجای بگردد

و سستی اندام و آمدن آب دهن و بد مزه [illegible] بود دارو [illegible] جوارش [illegible] نکوید

بریان [illegible] رنگ [illegible] و بلیله برابر سوده [illegible] از آن [illegible] ند

و [illegible] بخورد [illegible] نبود دیگر [illegible] باد و درد سینه بود دارو [illegible] و بلیله [illegible] از

[illegible] سوده [illegible] گرم بخورد به شود دیگر [illegible] باد گرانی اندام و دمیدن [illegible] شکم

بود دارو [illegible] زنجبیل [illegible] و هلیله و مویز [illegible] برابر نرم سوده.

[illegible] بخورد به شود دیگر [illegible] که [illegible] و

[illegible] و [illegible] دارو [illegible] و انگور [illegible] زبان و [illegible] سیاه.

[illegible] بخورد به شود دیگر [illegible] حرکت [illegible] درد سر

[illegible] خوشه [illegible] شود [illegible] و [illegible]

برابر سوده باز ده با شیر بقر بخورد نافع است و تخم [illegible] سوده بر جای [illegible]

٢٩

کند باب [illegible] دیگر [illegible] و دم زدن [illegible] بدانکه تنگی نفس

از سبب ضعف دل باشد [illegible] سرد [illegible] با [illegible]

و بالنگ برابر هم سوده بخورد و [illegible] بشود دیگر [illegible]

مشک و [illegible] سوده [illegible] بخورد و [illegible] شفا یابد دیگر

مسلکی [illegible] برابر [illegible] بخورد تنگی نفس [illegible] دیگر [illegible]

سوده [illegible] بخورد تنگی نفس و درد دل [illegible] بخورد [illegible] تنگی دم

زدن [illegible] بخورده بشود و ضعف [illegible]

شود [illegible] برابر هم سوده [illegible]

دو درم [illegible] بخورد [illegible] دیگر [illegible]

سوده [illegible]

[illegible] انگشت [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

اگر [illegible] باید هر روز چهار درم [illegible] هر روز [illegible] پنج و
[illegible] دو بار [illegible] و [illegible] چهار [illegible] و درد
[illegible] هر روز سه درم [illegible] یکی [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] شده [illegible]
[illegible] دو درم هر روز [illegible] چهار [illegible] خورد و
[illegible] هر [illegible] بخورد [illegible]
[illegible]
[illegible] یا از خوردن چیزهای گرم و خشک [illegible] از ضعف دل بود
[illegible] گرم و خشک [illegible]
14
[illegible] هر روز صبح و شام بقدر که
[illegible] بخورده باشد هر دو [illegible] و ضعف دل [illegible]
[illegible] و دل [illegible]
[illegible]

علاج [illegible] تخم ریحان و گل بابونه [illegible] طباشیر [illegible] و افیون از هر یک سه درم نرم

سحق کرده و شربت [illegible] [illegible] خطمی کرده [illegible]

روز [illegible] درم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] سحق کرده [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible]

صمغ عربی و [illegible] [illegible] سحق کرده [illegible] روز سه درم [illegible]

[illegible] [illegible] و صمغ عربی [illegible] درم و افیون [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] سحق کرده [illegible] روز سه درم [illegible] درم [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

و [illegible] و [illegible] [illegible] درم و کافور [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روز سه درم [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و

[illegible]

بقیاس کل پخته باشد و او را بابات [illegible] داده نیم سلوک شیر او چند دانه زر

ببیل کرد سوده با [illegible] بخورد [illegible] بخورد [illegible] دو [illegible] شود

دیگر [illegible] سوده [illegible] بخورد [illegible] دیگر [illegible] ترا [illegible]

[illegible] بپرورده بخاید و لعاب [illegible] شود [illegible] خورد [illegible]

[illegible] سوده [illegible] بخورد [illegible] دیگر [illegible]

بانبات [illegible] بخورد [illegible] دیگر کل [illegible] شکفته باشد [illegible]

[illegible] کان خورده [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] باشد [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] دیگر [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] نبات [illegible] شود

[illegible] سوده [illegible]

دیگر [illegible]

[illegible] سوده [illegible] چهار درم

روغن بنفشه بچیند و بخورد دق را دور کند **دیگر مبهر دق** برگ ورد کل الخرو دیا

بسته بسیار و قدری قند [illegible] برگ [illegible] بخورد **دیگر** ورد شیر الخرو تر کرده

بریان نموده چند دانه هر روز بخورد دق [illegible] [illegible]

دیگر دق [illegible] انگور [illegible] سفید یا سیاه هر روز بخورد [illegible]

دیگر مبهر دق برگ [illegible] [illegible] سوده [illegible] بخورد [illegible] دق [illegible]

دیگر [illegible] و هیچ [illegible] بخورد و [illegible] قند [illegible] سوده [illegible]

و در وی [illegible] [illegible] در آن [illegible] [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] برادر [illegible] خشک کرده [illegible]

قدری [illegible] بخورد [illegible] [illegible] دق [illegible]

و [illegible] گاو [illegible] چند چند **دیگر** [illegible]

[illegible] گاو [illegible] گاو [illegible]

فصل [illegible] آب [illegible] دق [illegible]

در دفع [illegible] از بلغم [illegible] [illegible]

برابر شود و دو درم از مغز بادام و درم شکر سپید یک درم روغن [illegible] خلط کرده

بخورد به شود و [illegible] اگر علت از [illegible] باشد آنکه خلط سیاه با کف

[illegible] بخورد و [illegible]

[illegible] بخورد به شود و [illegible] سپید [illegible]

و [illegible] و نار [illegible] [illegible]

[illegible] سپید [illegible] برابر [illegible]

[illegible] بخورد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اگر از باد [illegible] باشد

[illegible] اگر از بلغم است [illegible] سپید [illegible] افزود

و دیگر و [illegible] اگر از خلط باشد [illegible]

[illegible] [illegible] اوقات [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

بهر زخم که اندرون سنگی بباشد وپیش از آنکه خون افتد اندرون کند اگر در این

حالت علاج نکرده باشند وخون بیفسرده و او را [illegible] شده وچنین [illegible] نکرده

علت شاید پدید [illegible] باشد [illegible] شود [illegible]

[illegible] اند علاج باد [illegible] که در [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] باشد [illegible] شده [illegible]

[illegible] بود دیگر [illegible] بار [illegible]

[illegible] شش درم [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] خورد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] خورد [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] شود دیگر [illegible] شود [illegible]

[illegible] درم [illegible] درم

[illegible] باشد [illegible]

۷۶

و دیگر علامت [illegible] و آن آن است که [illegible] اگر او را [illegible] از جمله او [illegible]

باشد [illegible] در هفته [illegible] شود [illegible] بوی ناک [illegible] و زنگار گیرد

[illegible] خاصیت [illegible] او [illegible] او [illegible] و دوم [illegible]

و [illegible] او [illegible] شود و پاک نکند

علت [illegible] پیدا شود [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] خواهد که علاج [illegible] اول [illegible] و [illegible]

[illegible] علت [illegible] علاج کند [illegible] و [illegible]

[illegible] هیچ وقت درد سر و چشم و گوش و بینی [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] و دهان [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] سیر [illegible] باشد

[illegible] چون خورد [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] قاطع [illegible] خورد [illegible]

و [illegible] و [illegible] شود [illegible] شد [illegible]

واگر قی تقاضا کند [illegible] و نمک [illegible] و باد [illegible] و بعد از آن اشتها پیدا کردن

هر علاج که دوا کند سود [illegible] که [illegible] حل خورد خوانند از

هر یک دو درم هم [illegible] خورد [illegible] شود [illegible] تواند که

کم کند بر [illegible] جوارش [illegible] خورد [illegible] شود دیگر [illegible]

[illegible] درم [illegible] بادام [illegible] پسته کم [illegible]

[illegible] چهار درم [illegible] نمک [illegible] درم [illegible]

هر [illegible] از [illegible] خورد و در حال [illegible] شود [illegible]

[illegible] باید [illegible] خورد [illegible] شود دیگر [illegible] پوست [illegible] درم

[illegible] وقت [illegible] خورد [illegible]

که تشنه شود خورده [illegible]

[illegible] جوارش [illegible] شود دیگر پوست [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible]

[illegible] سه درم [illegible]

[illegible] شکرا

[illegible]

باشد قدر چهار درم [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] باب

[illegible] [illegible] در حال [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

طبیعت [illegible] [illegible] صادق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] درم

[illegible] [illegible] هر روز [illegible] درم [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

بر جا سوده طلا کنند ... مردار ... بیرون ... نور و باید ... کرده و اگر ... بر زخم نهاد ...

اسکرده طلا کنند ... شود و اگر پوست ... کرده ... و اگر بخورد ... [illegible]

و بیستی ... جذام و خارش و زنگ ... مخالف را دفع کند ... از هر ...

و بلغم ... و ماده ... خواص ... چون ... [illegible]

کرده ... و اگر ... تباه کرده و ... [illegible]

سوده ...

... و اگر ... دور کنند و اگر ... [illegible]

کرده بخورد ... و اگر ... [illegible]

بر ورم ... شود و اگر ... خواب ... کند ... [illegible]

خشک سوده ... شود و اگر آب ... [illegible]

... را کنند و ... و اگر ... [illegible]

سوده ... بخورد ... را دفع کند خواص ... [illegible]

... کنند ... [illegible]

... [illegible]

83

بخشانند و اگر آب سیاه بیند [illegible] بپوشانند و در خانه خود ماند هیچ جنبیدن در خانه او

نباید و [illegible] و اگر [illegible] آب سیاه [illegible] نشستانند و در [illegible] برود و اگر آب

سیاه بپوشانند و بر حال [illegible] برود و درد پهلو [illegible] انند و

هر [illegible] در [illegible] دیگر [illegible] آب سیاه [illegible] کرده برود [illegible] و اگر آب

سیاه [illegible] بخورد [illegible] اما چون [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] بپوشانند [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] بخورد و اگر

[illegible] کند [illegible] و اگر آب [illegible]

[illegible] برود [illegible] و اگر [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] و [illegible]

[illegible] شود [illegible] شود [illegible] برد [illegible]

[illegible] برود و اگر [illegible]

بول کند و شهوت بیفزاید اما تخم ترب خشک است بسیار خوردن خشکی و خارش

اندام آرد و **خواص شبت** یعنی دو تخم مزروع برگ او بسیار بول کند درد شقیقه را ببرد و

خواب [illegible] آرد و منع [illegible] را [illegible] دهد و درد [illegible] فرو کند و چشم را روشن

کند و اگر آب [illegible] در گوش چکانند نیز درد [illegible] را دفع کند اگر [illegible]

درد [illegible] باشد [illegible] کام را ببرد و اگر [illegible] آن [illegible]

درد [illegible] باشد و اگر در گوش چکانند [illegible] گوش را ببرد [illegible]

دو [illegible] بر [illegible] کند اگر [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] جا

باشد [illegible] و اگر [illegible] در خواب بول کند [illegible] خوردن [illegible]

[illegible] و طبع نرم کند و تب را دفع کند **خواص سیر** اگر [illegible] خورده باشد [illegible] روز آورا

اگر [illegible] کار نکند [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] را سیر خوردن عادت کنند

[illegible] کند [illegible] کند [illegible] دست [illegible] را دفع کند [illegible]

و [illegible] گرم و باد [illegible] کند [illegible] و [illegible]

84

کلاه بجو ریزه باد خشک را نفع دارد و الم دندان سیر بجوشانند و ... کنند کرم خورده

و ... بر دور شود و اگر آب سیر ... و ... دو جای بکشاید و

قبض و باد شکم ... در ... بخورد ببرد و اگر ... سیر ... ببرد دندان کیرد

و درد ببرد و اگر ... سیر ... بر یک مثقال سیر ... سوده

... هر جا ... کنند ... اگر ... سیر ...

... کنند ... سیر ... بجوشانند ... و باد لقوه را

ببرد اگر ... ببرد ... دیگر ... ببرد و اگر آن روغن

بخورد ... باد ... بجوشانند ... بشود

و اگر ... بجوشانند ... کنند ...

... دیگر ... ببرد ... سیر خام ... بسیار ... بخورد ...

... صداع آرد و گرم مزاج ... خواص پیاز اگر ...

... پیاز بار آرد ... هر جا که خواب ... بسیار ... پیاز ...

... هر جا که ... بسیار ... ببرد ...

و روغن گوشت [illegible] بمالد [illegible] سودمند [illegible] را ببرد و خوردن [illegible]

[illegible] ببرد و باه زیاد دارد و اگر آب پیاز [illegible] در چشم کشند [illegible] ناخنه [illegible] را ببرد

و اگر پیاز با گوشت بخورد شهوت را قوت دهد و اگر تخم پیاز با روغن

بقر بریان کرده با شکر بخورد [illegible] را ببرد و پیاز خام بسیار بخورد [illegible]

سر و چشم و صداع [illegible] را ببرد و تاری چشم [illegible]

در منافع [illegible] اگر [illegible] با نان بسیار بخورد [illegible] باد را ببرد و معده را قوی گرداند [illegible]

و اگر با شکر بخورد [illegible] باه زیاد دارد و اگر [illegible] ببرد

[illegible] و اگر با نمک بخورد [illegible]

نشود

[illegible] کنند و اگر [illegible] طعام [illegible] بخورد [illegible]

ببرد و [illegible]

زیانی دارد [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] بخورد [illegible]

85

[illegible] بخورد را ببرد و اگر با بول بقر بخورد [illegible] با [illegible] روز را ببرد و
اگر با بول شتر بخورد [illegible] اگر با [illegible] ببرد و اگر با نمک [illegible] با نمک سیاه بخورد درد سنگی
ارد و اگر با [illegible] بخورد [illegible] ببرد [illegible] بطن [illegible] دور شود و اگر با [illegible] کندر بخورد
[illegible] را دفع کند و اگر با پیچ [illegible] بخورد [illegible] دفع [illegible] ببرد [illegible] سود دارد
[illegible] بیخ کدو بخورد همه زهرها را دفع کند اگر با [illegible] بخورد [illegible] زکام اگر
[illegible] باشد ببرد و اگر با [illegible] و [illegible] ببرد [illegible] اثر نکند و اگر با [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] علت را ببرد و اگر با [illegible] جمع کرده [illegible]
[illegible] را ببرد و اگر با شیر بخورد [illegible] از زبان [illegible]
بعضی [illegible] گفت [illegible] شود و اگر با [illegible]
[illegible] بخورد [illegible] که از هیچ دارو [illegible]
[illegible] ببرد و اگر با [illegible] بخورد [illegible] زبان [illegible]
اگر با [illegible] بخورد [illegible] ببرد و اگر با [illegible] بخورد [illegible] باشد [illegible] و
[illegible] دفع [illegible] اگر با گوشت [illegible] بخورد [illegible] ببرد و اگر با [illegible]

85

بخورد قرار دارد و دوائی که [illegible] شود [illegible] اگر گوشش وجع شود و آن با [illegible]

بخورد چشم ضعیف شده باشد [illegible] شود و از [illegible] تا معده بخورد زیر برود و اگر

خشک شود و کف دست باشد [illegible] بخورد [illegible] که شیر نوشند شود اگر

[illegible]

و اگر وجع شود و با [illegible] را و [illegible] حصبه را هم ببرد

بدانکه [illegible] از [illegible] شده [illegible] و باد [illegible] و جای او [illegible]

چهار چیز تعلق دارد [illegible] شده و [illegible] نظر [illegible] و دلیر و خواب [illegible]

باید اگر [illegible] و قوت [illegible] چهار چیز تعلق دارد به تمام و کمال

[illegible] و اگر با [illegible] شود [illegible] شنیدن و [illegible] حکمت [illegible] باید و چنین [illegible]

تواند خورد [illegible] و [illegible] در خواب برود و [illegible] ببندند

و اگر [illegible] با گوشش [illegible] شود و [illegible] کرده

[illegible] بیمار [illegible] سیاه با سرخ [illegible] شود [illegible]

باشد [illegible] کرده [illegible] بخورد و [illegible] بیان کرده است

[illegible] دارد و ملک تمام [illegible] شود [illegible]

بجهت آنکه حرارت [illegible] خشکی دماغ بر [illegible] گردد و [illegible] مبتلا شود

[illegible] و [illegible] و زخم و [illegible] ان [illegible] شود [illegible] سر [illegible] و [illegible] و زور [illegible] و

زردی گرفته [illegible] جامه [illegible] قدری [illegible] که [illegible] و در [illegible] شود [illegible] و [illegible] جامه [illegible]

[illegible] بعد ان که [illegible] و در سر [illegible] از دو قدری [illegible] که [illegible] [illegible] شود

[illegible] خون و [illegible] و [illegible] ان بدانکه [illegible]

[illegible] غلبه [illegible] شود [illegible] چون [illegible] بیمار شود و

[illegible] نکند با [illegible] و [illegible] با [illegible] جمع گردد [illegible] باید

[illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] یا از زیادتی [illegible] و از

مردن [illegible] یا [illegible] که [illegible] او [illegible]

[illegible] و [illegible] اگر [illegible] بیمار شود

[illegible] چون [illegible]

[illegible] و [illegible] از باد [illegible] از [illegible]

[illegible] از [illegible] زبان [illegible] و [illegible] و [illegible]

کند چون ابتدا کسی [illegible] و انگاه از طعام [illegible] اندرون [illegible] گشنیز رود و خواب بسیار آید

اگر از علت صفرا باشد [illegible] دهن و حلق [illegible] و [illegible] و اثر تلخی کند [illegible] تلخی [illegible] دو

[illegible] بر سر او ریزند روغن [illegible] و [illegible] او [illegible] سازند [illegible] شود

اگر از سودا [illegible] باشد دماغ خشک شده باشد [illegible] بی‌خوابی [illegible] دایم

[illegible] دایم [illegible] و [illegible]

اگر از سودا [illegible] سبزی [illegible]

مالش [illegible] روغن [illegible] و [illegible] روغن [illegible] اگر [illegible] کنند

[illegible] باشد که جماع کرده است [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] یا [illegible] با ضعف [illegible] باشد

[illegible] کرده باشد یا [illegible] باشد [illegible] باشد

[illegible] و [illegible] ماند و [illegible]

روغن [illegible] کرده [illegible] او [illegible] کرد [illegible]

نبات [illegible] یا [illegible] [illegible]

بالعسل حمیت شکافته اید بیک بوشود دیگر دفع جنون را هم نوعی که باشد بیاورد سپند چی
شوقند اینهم وشیر بهم کرده با ترسی دیده نشود دیگر گوشت کبوتر بچه نافع
بخورانند جنون بیرون رود دیگر جگر را سود و جگر خرگوش بریان کرده بخورد روغن بادام در
بینی چکانند بهی از دفع خلل جنون را فراهم آورد دیگر در مسئله خرگوش سنگی که بر نمک
بینی جمیع علتها مکون باشد بسیار جنون بخورد بیک بوشود فصل در علاج دیگر که از تشا
نبات زعفران و مویز بید انجیر هر روز با هم بسوده بعد از آن باشد سبلان ناپس
کیر نه شود دیگر گرده سر که دالم باشد چهار درم سپند و درهم سیر روغن کنجد هر بخورد
تخم بادام حق
دیگر سپند گوشت فرود کرده هر روز با هم درست بمالد بعد از آن بیمار کرده بگیرد و در رو
اوقات ... در ... بمالد و اگر باد باشد در اوقات ... اگر باد باشد در خانه بخورد
مار سر کرم دارد و با ... طبیعت ... بعد ... یک و اسب گرم ... بعد ... کنند نشود دیگر
اگر خواهد که در دسر و ... دندان و گوش درد نشود ... بیار و ...
شکم او خالی کرده ... مرکب ... هر کنند و بعد ... روغن ... کرده باشد بریان
کنند و بر دو ... شکم ... روغن ... کرده اند ... مذکور باشند

سه قطره از آن در گوشی که بینی او چکانند درد مذکور ببرد و باز هم کم شود و

و آن مای مذکور را بخورد دفع غثیان باه و شهوت تیز گرداند و اگر بخورد حرارت تب

باشد هیچ بیند انجیر و جوامع [illegible] و در پیشانی طلا کنند ببرد درد

نوع دیگر سر و دفع شقیقه بیارد و [illegible] هوار خشک و هلیله زرد از هر یک پنج درم

گل لعل و زعفران و مشکی از هر یک دو درم [illegible] ده درم [illegible]

بار کرده در گلاب [illegible] درم [illegible] و هر روز یک از آن بخورد [illegible]

دیگر منع شقیقه مرغ را نیم بریان کرده و شکر و زعفران در آن بار کرده بخورد

مغز [illegible] هوار خشک کرده سه درم و [illegible] و مشکی هر از یک درم

زعفران و زنجبیل و قرنفل از هر یک درم و هلیله زرد ده درم [illegible] کرده

برابر آن شکر صاف بار کرده نگهدارد و هر روز ناهار [illegible] درم بخورد و هر چه [illegible] که

[illegible] شقیقه بدرستی [illegible] نیم درم [illegible]

باب ۵ روغن گاو کهنه [illegible] کرده سه قطره در بینی چکانند درد شقیقه ببرد و

زکام و نزله هرکه از زکام باشد [illegible] راه بینی [illegible] حلق

88

زرد و [illegible] است اما علاج [illegible] است [illegible] زرد تخم [illegible] هفت

تا رباب بجوشانند [illegible] خشخاش [illegible] و [illegible] دانه و [illegible] سفید و گشنیز هر چهار

برابر [illegible] باید بقدر [illegible] درم غلوله بسته [illegible] دارد و هر شب

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] کرده بخورد [illegible] کام [illegible] ببرد و [illegible] مجرب است دیگر

[illegible] سوده در

[illegible] درم را غلوله بسته [illegible] کرده [illegible] در

دیگر مصطکی [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] کام [illegible] حفظ شود [illegible] بقدر

یک [illegible] بزرگ [illegible] دانه [illegible] کرده

[illegible] بقدر [illegible] درم نبات سفید [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] دیگر

[illegible] سوده [illegible]

۳۶

کنند و تخم [illegible] با روغن [illegible] با هم اخلاط کرده بر جای افتاده بشود باب [illegible]

در سفیدی موی [illegible] اگر از خشکی پیدا شود باید که مغز [illegible] و آمله برابر با

حل کرده در سر و ریش بمالد سیاه شود و موی شکستن نپذیرد دیگر بول شتر گرم کرده

در سر اندازد سیاه مطلق بود دیگر [illegible] کرده [illegible] بماء آس کرده در سر اندازد

سیاه گرداند و [illegible] دفع کرده و موی دراز شود دیگر شیر [illegible] گوسفند یا گاو یا [illegible]

در سر اندازد سیاهی [illegible] و سیاه بود دیگر [illegible] روشنای [illegible]

باب ۳۷

در سر کنند [illegible] بود باب سی و هفتم در [illegible] موی [illegible] کل [illegible]

و [illegible] و [illegible] و گشنیز سیاه سوده بر موی طلا کنند تر شدن موی بود دیگر

تخم [illegible] بر [illegible] بر [illegible] ده موی طلا کنند [illegible]

[illegible] دراز شود دیگر گویند در شیر [illegible] گوسفند [illegible]

[illegible] جای که موی بر نیاید [illegible] جای که بمالد موی بر آید دراز گردد اما چون خواهد که موی

دراز کند [illegible] بر آید و [illegible] بمالد موی بر نیاید موی دور کرده [illegible]

بمالد موی بر نیاید دیگر موی دور کرده [illegible] چون [illegible] بمالد [illegible] بر نیاید

89

دیگر چند روز ... چند موی را گرده بران بمالند موی بر نیاید دیگر خون ...

خشک کرده ... که بسیار ... سوده بمالد بر نیاید دیگر ... شود ... کرده ... یا ...

... سوده طلا کنند بر نیاید دیگر زهرهٔ خارپشت بر جایگاه بمالد موی بر کنده بر نیاید دیگر ...

... کرده ... کلنگ بمالد ... بر نیاید دیگر ... در ... غلط ... کرده ... گرده

... بر جایگاه بمالد موی بر کنده دیگر ... بر کنده ... بمالد موی بر نیاید دیگر ...

باب در علاج ... ... بر او ... ... طلا کنند ... بر نیاید

... بصر بسیار ... هلیله و ... بلیله ... اهلیله ...

... کرده ... سوده ... کرده ... ساخته

... هر روز وقت خواب ... ... و ... زیاده شود

... باشد ... کرده ... بصیرت ... شود ...

... دیگر ... تازه ... کرده ...

... چنان ... دیگر ...

... بلیله ... ... جمله ...

کوفته بیخته در وسایند و اگر شیر زنان باشد باید ... و در چشم کشند [illegible]

[illegible] دیگر سنگ [illegible] بیرون [illegible] چشم [illegible] و [illegible] شود

و [illegible] و شیر [illegible] و روغن [illegible] و [illegible] در چشم [illegible] کرده

[illegible] در چشم کشند [illegible] چشم [illegible] شود

و ناخنه ببرد دیگر بتول امام ناطق [illegible] در چشم [illegible]

باران [illegible] باشد [illegible] در چشم

کشند [illegible] چشم [illegible] در [illegible]

سفیداب [illegible] در چشم کشند [illegible] کرده [illegible]

[illegible] دیگر اگر [illegible] چشم [illegible] و [illegible]

[illegible] در چشم کشند و در چشم [illegible] شود فصل دیگر در دفع علت چشم

[illegible] در چشم کشند [illegible] ببرد دیگر ناخنه [illegible]

صندل [illegible] در چشم کشند [illegible] ناخنه ببرد دیگر [illegible]

در چشم کشند [illegible] دیگر [illegible] در چشم کشند [illegible]

ایضا چهل

دیگر [illegible] نبات [illegible] چشم [illegible] سفیده [illegible] بخورند [illegible] ببرد دیگر گفت

در باه [illegible] بسایند و [illegible] گرده [illegible] بیارد و [illegible] بشیر زنان

[illegible] گرده [illegible] چشم [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] گرده [illegible] ببرد [illegible] کوه [illegible]

[illegible] در [illegible] چشم کنند [illegible] ببرد [illegible] کند دیگر

[illegible] در چشم [illegible] ببرد [illegible] دیگر [illegible] چشم

[illegible] ببرد [illegible] چشم [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] چشم کنند [illegible] ببرد دیگر [illegible] کوبند جام سلیمان [illegible]

[illegible] گرده [illegible] بیارد [illegible] از آن جام [illegible] و شیاف [illegible] و آب

[illegible] در چشم کنند [illegible] دیگر [illegible] بیارد

[illegible] در چشم کنند [illegible] ببرد دیگر [illegible]

شیاف [illegible] در چشم کنند [illegible] ببرد دیگر [illegible]

[illegible] چشم [illegible] باید [illegible] در چشم کنند [illegible]

دو و بیرون آید و با حجی رود دیگر بیخ اگر [illegible] [illegible]

چهار [illegible] چشم کشند [illegible] رفتن و [illegible] [illegible] شود دیگر

اگر [illegible] چهار [illegible] سفید و شسته برابر [illegible] گرد وقت [illegible] کشند علاج [illegible]

دیگر اگر [illegible] [illegible] در چشم کشند دو بیرون آید [illegible] بار [illegible]

۲۹

باب [illegible] [illegible] [illegible] گویند و در هندی [illegible]

گویند و این چهار [illegible] است [illegible] با [illegible] [illegible] [illegible]

و بینی [illegible] علاج [illegible] [illegible] شود دیگر

و [illegible] [illegible] در بینی [illegible] شود [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] افتد و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شود [illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] افیون [illegible] بیرون بیفشرد و اگر خون با رافته
[illegible] شود و [illegible] عزران [illegible] بکرم الفتد علاج [illegible] بینی
[illegible] بید [illegible] چون [illegible] بیخ [illegible] بادام و [illegible] شود [illegible] دهان
[illegible] بود دیگر [illegible] بر [illegible] روغن [illegible] برنگ
[illegible] سوده بینی [illegible] شود دیگر [illegible] سیاه [illegible] زده [illegible] بینی [illegible] برود
[illegible] خشک سوده برابر [illegible] چهار درم [illegible] روز [illegible] شود
[illegible] سوده در بینی [illegible] جراحت
درون و بیرون [illegible] شود اما [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] جام [illegible] شود
[illegible] درست [illegible] روغن [illegible] سیاه گشود آن روغن در گوش
[illegible] گوش برود دیگر [illegible] باشند [illegible] در گوش [illegible]
[illegible] برود دیگر اگر [illegible] روغن [illegible] شود [illegible] روغن [illegible]
[illegible] در گوش [illegible] گوش [illegible] بود دیگر [illegible]

در گوش چیز اندازد مثل خون و دو درم گرم کرده و اندر گوش نهد بهتر بود دیگر

در بال سپیده با بادام بجوشانند تا آنچه آب است برود و اندر گوش ریزد و

درد و ریختن گوش که از بلغم باشد و رطوبت ریزد دیگر در باد بنفشه بپزند

کرده آن روغن بچکانند در گوش اندازد درد و باد را سود دارد دیگر دو درم جند

بیخ سوسن بیخ سوسن و تخم و درم نمک شکسته در گوش انداخته باشد

بپز کرده شیر گرم چند قطره در گوش ریزد درد باد و بلغم را بس کرم سود دارد

و دفع درد گوش حلق و درد سر گوش و گلو که از باد و بلغم باشد دیگر

کندر و بیاورند و بسته و بسته و سنبل و گل و سعتر و زنجبیل

و دو درم از هر یک بخورند و بلعم جو کوفته کرده بدارند و دو درم

از آن بدو کوبند و خوشه چون بخورند گوبند که از جامه بپزند و بدان

حب کنند چند روز و قدر آن بخورد خدا این مرطوبت را بشود

تعالی باب دوم در بکردن کر سدس حبه تا بعد یا گرم بشنید

از بعضی خیزات بند و دو آن سنا و آن سد در گوش

بار سوده دیگر تخم کتان را روغن [illegible] و بعد با [illegible] صندلی [illegible]

ببرند و با روغن [illegible] [illegible] گوش بمالد درد زایل گردد و دیگر بار [illegible] و

[illegible] و تلخ [illegible] بهم سوده با سرکه [illegible] بسوزند

[illegible] بر گوش مالید [illegible] شود دیگر [illegible] بلیله و مطلق و انار [illegible]

[illegible] بهم سوده با [illegible] در گوش [illegible] زایل شود

باب در علاج [illegible]

درد دندان تخم و گل [illegible] دندان [illegible]

[illegible] دندان [illegible] ده با [illegible] دیگر [illegible] دندان [illegible]

[illegible] هر روز [illegible] محکم شود و [illegible]

اگر برگ [illegible] دندان [illegible] شود و [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] ده هر روز [illegible]

[illegible] محکم شود دیگر برگ

[illegible] و باد [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] بیرون اندازد چند

روغن کنجد جنبیدن دندان و چون آمدن از بیخ محکم شود دیگر

درشتی دندان بهم بزند و آواز کند بیار و بلوط [illegible] تا [illegible]

[illegible] یکی عالمد بر شود چون بر طبع [illegible] تخم [illegible]

[illegible] کرده و دندان بکر و اندر [illegible] چون [illegible] تخم درد دندان [illegible]

دیگر روایت [illegible] علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که

دندانی بود [illegible] اندر موضع [illegible] بر گیرد و بر موضع درد دندان بمالد

و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] بسم الله [illegible] و لا حول و لا قوة الا بالله

العلی العظیم باب درد [illegible] اگر از [illegible] علیه [illegible] باید [illegible]

[illegible] باز آید خورد [illegible] زبان [illegible] از [illegible] گردد

علاج [illegible] بر ماده کنند [illegible]

[illegible] خشک [illegible] بار کنند [illegible] شود

دیگر [illegible] بر زبان [illegible] زبان

[illegible] شود [illegible] خورد علاج

اورا [illegible] بشوید [illegible] و اها سر و کند باب دوازدهم در علاج اواز
[illegible] [illegible] بر گلو [illegible] بسیار [illegible] و او نکه چون چوبه و [illegible] بر آب
[illegible] تا بلعاب [illegible] در [illegible] کرده بر اید [illegible] بر و د
دیگر اثب کاصر [illegible] بر [illegible] دو درم و اب [illegible] درم و [illegible] درم
و [illegible] درم و [illegible] درم [illegible] دیگ [illegible] مر [illegible] جا کرده
[illegible] و [illegible] شود [illegible] از [illegible] و حلق [illegible] بسته
و دیگر [illegible] ببند [illegible] باب [illegible] تا بوقت حقنه
[illegible] کرده [illegible] حلق [illegible] ماند دیگر [illegible] درم [illegible] درم [illegible] تند
[illegible] کرده هر روز [illegible] حلق [illegible] و اواز صاف شود
[illegible] و [illegible] بخورد [illegible] و اواز را [illegible] چشم
[illegible] شود و دیگر [illegible] و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] در [illegible] و اواز [illegible] با [illegible]
[illegible] صاف شود و [illegible]

دیگر سپیدانی نخود درم و حنا چهار درم و ملک سنگ دو درم [illegible] سوده با

قند سوده درم را غلوله کرده هر روز ناهار بخورد کلف [illegible]

تا [illegible] هر کلف مالد [illegible] دیگر [illegible] سپید [illegible]

ترب [illegible] سوده بر روغن [illegible] اندام و [illegible] دفع شود

نوع دیگر [illegible] سوده بر روغن روز [illegible]

مالد [illegible] دفع شود دیگر سپیدانی و حنا و [illegible]

از هر یک [illegible] درم [illegible] سیاه و [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] سوده

با [illegible] قند دو درم [illegible] هر روز ناهار [illegible] بخورد کلف [illegible]

شود دیگر تخم ترب [illegible] سوده هر روز [illegible] مالد [illegible] شود

[illegible] و [illegible] هر کلف [illegible]

دیگر سیاه دانه [illegible] هر کلف مالد [illegible] دفع شود

تیل سیاه دانه [illegible]

منور شود و [illegible] روغن [illegible] سیاه دانه [illegible] خورد [illegible]

96

بر روی مالند کلف برود و مجرب [illegible] دفع برص و کلف بیاورد [illegible] [illegible] سوسن

و کوفته [illegible] [illegible] سوده [illegible] [illegible] کلف برود دیگر [illegible] [illegible] سپید و

[illegible] برابر سوده [illegible] [illegible] دفع شود دیگر [illegible] [illegible] پوست

[illegible] سوده [illegible] [illegible] اول برود دیگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] برابر [illegible] طلا کنند [illegible] برود دیگر [illegible] سپید و [illegible] [illegible] سنگ

برابر [illegible] [illegible] سوده [illegible] [illegible] اول [illegible] شود دیگر استخوان

[illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مالند برود دیگر

[illegible] [illegible] کرده آن [illegible] بر روی مالد [illegible] دفع شود دیگر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بر روی مالد [illegible] برود دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کسترده مالد [illegible] [illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کرده چنانکه آن کس [illegible] شود و آن رنجها جمله برود دیگر بینی گنجشک

خانگی با خون تر کرده بر زخم مالد به شود دیگر بیخ کبر تر [illegible] بر زخم مالد دفع

شود دیگر روغن [illegible] در آب گرم [illegible] [illegible]

[illegible] شود [illegible] دفع شود دیگر [illegible] بمالد [illegible]

شود [illegible] اول برود دیگر [illegible] شود و بدان زخم باد [illegible] کند [illegible]

روز [illegible] باشد [illegible] دفع شود دیگر [illegible] بوته [illegible] گرفته در [illegible] شود [illegible]

[illegible] برود [illegible] بمالد برود [illegible] تعالی [illegible] شود

[illegible] حمل و ثور که [illegible] جیب [illegible] باشد

برابر خورد و در جوزا و سرطان یعنی [illegible] ستاره باشند برابر

بخورد و در اسد و سنبله که [illegible] گویند با نمک [illegible]

حصه [illegible] سوده [illegible] بخورد و در میزان [illegible] حوت [illegible] باشند [illegible]

نبات [illegible] برابر بخورد و در قوس [illegible] [illegible] باشند [illegible]

برابر [illegible] سوده بخورد و در [illegible] گویند [illegible] دیگر [illegible]

182

95

نوعی دیگر تریفلا حب اول هلیله نود و چهل درم و بلیله زنگی [illegible] و سنبس

بو یا و بود [illegible] و هیله از هر یک چهار درم و بلیله از چهار درم و مصطکی

سه درم و [illegible] دو درم [illegible] سوده برابر آنها شکر تری یار کرده

هر روز یک درم بخورد همه علت [illegible] صحت [illegible] نوعی دیگر [illegible] میانه که تر [illegible]

و نمک سنگ از هر یک سه درم و ترنجبین [illegible] نمک چهار درم و شکر تری نود درم [illegible]

سوده جمع کرده بعد هر روز ده توله بخورد و بلغم و سودا [illegible] و بلغم را ببرد و گرسنگی

[illegible] هلیله هر رنگ [illegible] سوده [illegible] درم و در هر گاه [illegible] روز

نوعی دیگر بخورد که روز [illegible] درم باشد همه بلغم [illegible] اینجا بیرون آید

چند عدد هلیله در هفت سیر شیر [illegible] در دیگ کرده در زمین دفن کنند

[illegible] آن شیر در خورد [illegible] هفت سیر [illegible] پاک [illegible] سه هفته بدارد

بعد [illegible] هر روز یک هلیله بخورد همه علت بدن را دفع کند نوعی دیگر بیارد هلیله

[illegible] شیر [illegible] تا آنکه [illegible] تمام جذب شود

[illegible] سیر شکر [illegible] صاف نموده [illegible]

انداخته یک جوش دهد چون نیم گرم شود بخورد باه و امساک را قوت دهد و نعوظ آرد

کرده و دران اندازد و بگذارد بسوزد چنانچه سیاه شود و آن را در هاون کوفته بیخته

بخورد و کانکان گاو [illegible] و درست کرده بخورد [illegible]

و باه و امساک و گرسنگی [illegible] و جای [illegible] سیر [illegible]

از پیری جوانی باز آید [illegible] باید که سیر یک یک کرده باشد

و خرما تر و زرده تخم مرغ هر سه نیم کرده بخورد باه بسیار افزون شود و دیگر سیر [illegible]

یک سیر و هر ده درم و [illegible] شیر گاو [illegible] چون [illegible]

حاصل [illegible] باشد و در مالیدن [illegible] آرد سیر کرده [illegible]

مار [illegible] توله با قدری [illegible] بخورد قوت [illegible] بسیار [illegible] شود و

فواید بسیار آید دیگر سیر ده سیر شیر گاو یکجا [illegible] جوش [illegible] شود

[illegible] سیر و [illegible] سیر [illegible] سیر اول [illegible] شیر گاو [illegible]

[illegible] چندانکه [illegible] از [illegible] قند [illegible]

بوقت [illegible] درم [illegible] بار [illegible]

[illegible]

96

[illegible] بیاید که یکمن [illegible]

[illegible] سیر و در پانزده

[illegible]

[illegible] شیر تمام جذب

[illegible] کنند و قدری دارچینی

[illegible] بخورد و اگر [illegible]

[illegible] شهوت [illegible] سیر [illegible] در یک [illegible] و مستی

[illegible] نگاه دارد و هر روز

[illegible] بار کرده

[illegible] یکمن [illegible] شیر [illegible]

[illegible] انداز و بعد [illegible]

[illegible] دارد [illegible] میخورد

[illegible] دارد [illegible]

[illegible] در [illegible] چرب

[illegible] و ان روغن [illegible] با طعام

چو بهار و پنجره خانه دیوار کی شنبا بدید و بر هر وانه آلوده گشته تا [illegible] انجامد

رفتن باز بیاید دیگر سنیدان [illegible] سوده در [illegible] گرم [illegible] ران

موضع چند جائی نبیند هم [illegible] و کی [illegible] خانه بنا نهند دیگر [illegible]

عنو [illegible] خوانند [illegible] دست [illegible] بهار [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین

فتبارک الله احسن الخالقین [illegible] الله [illegible]

و [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]

دو [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] ده در خانه [illegible]

بر دیوار [illegible] اگر [illegible] بود و [illegible] اگر [illegible]

[illegible] اگر [illegible] سوده یا [illegible] سوده در [illegible]

[illegible] دیوار [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] در چهار پایه [illegible]

[illegible] دیگر بر جای [illegible]

[illegible]

[illegible] شود و [illegible] قدما و [illegible] و دفع کردند این است مرگ آ آ [illegible] ره ون

[illegible] معروف [illegible] بپرد تا انجا که شعاع ان [illegible] دفع شود

[illegible] معروف [illegible] معطر و [illegible] چراغ بپرد [illegible]

تا انکه [illegible] چراغ [illegible] عضو نماند [illegible] دیگر [illegible] کنند و [illegible]

[illegible] تا انجا که [illegible] عضو و کار [illegible] نماند بپرند دیگر دفع زنبور قدری آب نمک

[illegible] بار [illegible] دعا بر ان نمک آب و صبح در خانه زنبوران بیفشانند این است

[illegible] از روی [illegible] و عنت الوجوه للحی القیوم [illegible] بپرد [illegible]

بپرند دیگر دفع پروانه چراغ را در افتاب [illegible] تمام شود [illegible] دفع پروانه

[illegible] که از ان چراغ بپرد [illegible] همین حکم دارد دیگر دفع [illegible]

دفع [illegible] تا انجا که دود [illegible]

[illegible] چراغ [illegible] معروف [illegible] روغن [illegible] حکم

[illegible] دیگر حنظل [illegible] بر [illegible] کنند همه [illegible] دفع شوند

دعا [illegible] دفع [illegible] کرده [illegible]

نانی به پنیر و با شیر آلوده کرده در خانه موشان پراکنده کند چون بخورند همه بمیرند

چون [illegible] با هم بکوبند دیگر [illegible] با [illegible] موش طلب کند

و رها کند در هر موش خانه که برود موشان از آن بگریزند دیگر بیاورد

پیاز عنصل یا نانی برد در خانه موشان اندازد و چون بخورند بمیرند [illegible]

الفار سوده بر روغن کنند در طعام موشان را خوردن دهند بمیرد دیگر کیاه

کنبعی که در حوض ها پیدا شود و بعد در برود و [illegible] کرده [illegible] بیارد [illegible] کرد

نان بر اسفنج یا نان گوشت [illegible] موشی بیارد بخورد و خوردن همه بمیرند

این نقش نوشته در غله بگذارد و اگر گشت بود در [illegible] نوشته [illegible] کند

موش [illegible] شوند این است نقش [illegible] با هر چه بخوراند بمیرد

٦	٧	٢
١	٥	٩
٨	٣	۴

دیگر مغز بلبله [illegible] نان گندم بخوراند بمیرد

دیگر عنصل [illegible] کرده [illegible] بخوراند بمیرد

[illegible] شود دیگر ناخن [illegible] خورد و [illegible]

و [illegible] کرد [illegible] دیگر [illegible] با آخر سوره حشر بخواند

۲۲

[illegible] هیچ علت نتواند رسانید دیگر بهر رنگ که در [illegible] باشد زرد چوبه سوده

[illegible] کرده بخورند یا در چیزی آمیخته بخورانند و رجای [illegible] دیگر [illegible] بر جوشت

[illegible] بخورند در موضع جوش اندازد و تمام [illegible] دیگر اشجار با صابون بجوشانند

[illegible] جوشان [illegible] شده و شیر آب [illegible] بگیرید دیگر [illegible]

[illegible] و در [illegible] هیچ اندازد جوش بخورند بعد ساعت [illegible] بالا و [illegible]

[illegible] گوگرد زرد سوده در اندازم گفتار [illegible] تعالی و معلوم از آن

[illegible] گفتار [illegible] چیز [illegible] علاج کنند دیگر انگور [illegible] سوده در [illegible]

[illegible] زرده را خوردن دهد به شود دیگر شیر خر [illegible] بیرون [illegible] بدارد و قدر از آن

[illegible] کنانند همان ساعت [illegible] شود و هر کسان [illegible] گفتار [illegible] نکنند

[illegible] را در بغل گیرد و هم کتف [illegible] گفتار [illegible] باشند [illegible] زبان

[illegible] همچون [illegible] شود و در [illegible] نکنند [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] سوده [illegible] گفتار [illegible] هیچ [illegible] گفتار

[illegible] اگر [illegible] گفتار [illegible] گفتار [illegible]

هزار بار گر کسی بخواند هر چه خواهد ببیند دیگر شخصی که گوشتار زهی نام بیمار را با پوست

بیاید ابتر کرده شود و دود و دوان در دماغ گوشتار زده هر ساعت در [illegible]

شود و شب گرم و سر را ابتر کند دفع شود البته مجرب است و دعا این دفع

قارورة دیگر هر که این حرف را بر کاغذ نوشته بالا در جامه [illegible] کند

و محله گوشتار کند زنگیند و اگر بر تخته زرد بنویسد باسی باجد [illegible] نقش کنند

بنده گفت ز طرف او نظر بتوانند کرد و در آن مجلس هم بیاید [illegible] معظم و مکرم

١	١٥	١٤	٤
١٢	٦	٧	٩
٧	١٠	١١	٥
١٣	٣	٢	١٦

تعویذ دیگر جادو و این [illegible] نام هر چه

جادو گار نکند با صاحب با اسم

عنا دیگر هفت بار بخوانند و استر را هر دانه خود بر آید موجبا دور کند

که گفتار آن باشد خوش سر الشان مر شیح کرد و اینست بسم الله الرحمن

دیگر

سوطر کلا کلا [illegible] المدبر حم تخت [illegible] بحار حا یا

در دفع حجامات بدانکه هر که در روزی یکبار طعام خورد و در هفته

هونی یکبار یا دو بار و اسهال در سال یکبار یا دو بار کند و فصد رگ

خلاف

و یا سال یکبار کند او را هیچ تب و علت و درد سر و درد بدن و قولنج و دمل و
بیماری دیگر و خارش نباشد و از همه علل ایمن گردد و رسول صلی الله علیه
فرموده است که به هیچ آسمانی نرسیدم که فرشتگان مرا وصیت نکردند که امت خود را
حجامت کردن وصیت کنی که زنهار حجامت کردن فراموش نکنند و اگر کسی
خواهد که حجامت کند در بامداد بسیار طعام نخورد و حجامت ناشتا کردن شفا
بود و [illegible] است و در حالت سیری به موجب زحمت [illegible] است و نیکوترین
وقت حجامت تا زوال است و بهترین روزها برای حجامت کردن [illegible]
[illegible] و چون [illegible] یوم الاحد و روز دوشنبه و سه شنبه و پنجشنبه است
[illegible] نیمه آخر ماه [illegible] و روز [illegible] و در نیمه اول ماه و
[illegible] مکروه است یعنی در [illegible] و بهار و [illegible] در صیف یعنی تابستان
[illegible] اگر [illegible] در شتا یعنی زمستان در شدت برودت نباید [illegible] روز
[illegible] فصد و حجامت نباید کرد [illegible] و خون گرفتن
[illegible] اندام نافع است خاصه از [illegible] هر دو [illegible]

و باسلیق و قیفال نامند و از رگها هر دو پا از شتالنگ طرف درون که آنرا

صافن گویند و دیگر رگ پیشانی و دیگر چهار بند که رگها در پیش هر دو لب

است و حجامت کردن میان دو کتف و طرف گردن هر دو رگ بنا گوش

و از پس سر بالای پیشانی بود و چون بدو وجه گشادن نافع بود

از فشتر و چون خواهد که کارگر نیاید آیة الکرسی معه و ثانی بر تواند و چون از

حجامت فارغ شود یک ساعت سر انجام در رگ گشادن و در تاریکی سر را

سرد اندر زور اگر ماه و مزاج سرد نباشد و چون خون گشاده بود

در آن نظر کند تا چشم ببرد و نباید و روزی که [illegible] بود و حجامت

نکنانند و روزی که خون بگشاید در آن روز طعام تیز و ترش

نخورد و چرب و میوه تری نخورد و دیگر روز [illegible] و پس حجامت

نکند بلکه تا به هر دو [illegible] که حجامت کردن در روز

شنبه مکروه است و دیگر اینکه اگر زانند هر سه روز و روزی که ایمنی [illegible]

[illegible] و بعضی آنکه اگر مرد حجامت کنانند باید که چیزی [illegible] نخورد و گر [illegible]

بیم برص و مثل آن است و باید که در آن روز شیر و ماهی نخورد و بهر آنکه بعلی
کرم الله وجهه رسول صلی الله علیه و سلم وصیت کرده بود که یا علی اول
روز از ماه حجامت مکن که ترسم که ناتوانی و بیم نقصان باشد و دوم روز از
ماه حجامت مکن که ترسم که جذام گیرد و در پنج گشتن خیره و درد پیچ پندارد و سوم روز
از ماه حجامت مکن که ترسم که در اندام سپیدی خیزد و رابع از ماه حجامت مکن
که ترسم که بیم بلغم شود و پنجم از ماه حجامت مکن که ترسم که به سر درد و سستی
و درد علت گیرند و ششم از ماه حجامت مکن که ترسم که تن لاغر و کم قوت شود
و هفتم از ماه حجامت مکن که ترسم که مرگ ناگاه شود و دهم از ماه حجامت مکن
که ترسم که از تن قوت جماع برود یازدهم از ماه حجامت مکن که ترسم که از د
[illegible] خیزد و دوازدهم از ماه حجامت مکن که ترسم که از دهن بوی گند آید
و سیزدهم از ماه حجامت مکن که ترسم که مغز سر بکاهد و چهاردهم از ماه
حجامت مکن که ترسم که در تن [illegible] پیدا شود و [illegible] و پانزدهم از ماه حجامت مکن
که ترسم که در تن [illegible] نقصان [illegible] خیزد یا علی هر که [illegible] شانزدهم از ماه حجامت

کند اگر در همه سال حجامت نکند هیچ زیان ندارد و بسیار سود کند و هفدهم

از ماه خون کم کردن منفعت است در هر ماه که باشد و هرکه هژدهم ماه حجامت کند

دیر از روز بروز تندرستی زیاده شود و تن فربه گردد و چشم روشن شود

و از تن علت برود و هرکه نوزدهم از ماه حجامت کند سر و چشم را سود دارد و

و باد انچه باشد دفع شود و هرکه بیستم از ماه حجامت کند همه گونه علتها

از وی بیرون رود و هرکه بیست یکم از ماه حجامت کند از وی علت کهنه برود و هرکه بیست

دوم از ماه حجامت کند از وی همه عیبها دور گردد و در جسمانی چشم بهتر آید

و درد چشم بهتر شود و هرکه بیست سوم از ماه حجامت کند و تن او روز

بروز صحت و نفع زیاده شود و غم و ازار دور گردد و هرکه بیست و چهارم از ماه

حجامت کند از وی صفرا و سودا برود و علت ... دفع گردد و ...

... گردد و هرکه بیست پنجم از ماه حجامت کند فصیح زبان و حکیم شود

و هرکه بیست ششم از ماه حجامت کند عالم ... گردد و قرآن را

حفظ و حریص گردد هرکه بیست هفتم از ماه حجامت کند از مرگ مفاجات

ایمن ماند

105

ایمن باشد و حفظ تیز اندر و هر که [illegible] شنبه ششم از ماه حجامت کند از همه رنجها و

ایمن شود و هر که [illegible] از ماه حجامت کند او از همه چیزها روشن دل شود

و از سحر و جادو و هر [illegible] کار نگه دارد [illegible] علی رضی الله تعالی عنه گفت یا رسول الله

صلی الله علیه و سلم تو [illegible] ام روز نگفتی رسول صلی الله علیه و سلم خاموش

گشت و هیچ نگفت پس حجامت [illegible] هر ماه باید کرد تا از همه رنجها

ایمن باشد اما فصد رگ [illegible] جوان و موسم بهار و [illegible] هم در سال یکبار

یا دو بار باید کرد باب [illegible] در دوا [illegible] بدانکه هر اربع نوع است

از باد و بلغم و تلخه و [illegible] که از اسباب [illegible] گویند و [illegible] این

از خوردن اشیاء شور و تیز و گرم و [illegible] خوب [illegible] و از افعال

[illegible] بود [illegible] باد در خون [illegible] بلغم [illegible] امیر و [illegible] حجامت

[illegible] شود و [illegible] عناصر که در آن غالب بود نام او نهند که اگر از باد بود [illegible]

[illegible] باد [illegible] بود [illegible] شود [illegible] بود [illegible] و [illegible]

[illegible] بیماری [illegible] ابد و [illegible] و [illegible]

کند و آنکه درون اندام‌ها و روی ظاهر گردد و اگر بلغم غالب بود آن را صفراوی گویند

اگر دست شد در دو کند و ورم کبیر و [illegible] شود و [illegible] و اگر در پوست

[illegible] و تقرح گردد و جذام شود و آنکه چون [illegible] آن سوز در [illegible]

کند از تلخی و آنکه از بلغم بود که بلغم بود دواهای سپید قدری برآمد و ورم خارش

کند دواهای اسهال و حرارت گران نماید و درد کشد و آنکه مرکب [illegible] دران

علامات هر نوع او تمامت [illegible] و کرم ظاهر گردد علاج از باد بود هلیله [illegible]

و ملح [illegible] برابر سوده هر روز دو نیم درم در پاو شیر بقر آمیخته کرده بخورد

دیگر از [illegible] و خونی بود هر روز ده درم [illegible] در چهار سیر آب

بجوشانند چون [illegible] نماند سرد کرده دو درم شهد بار کرده بخورد

دیگر ده درم [illegible] هر روز در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر [illegible]

[illegible] و [illegible] شهد و آب [illegible] بار کرده بخورد [illegible] شود دیگر [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] نیم سیر [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] سیر [illegible] هر روز دو توله [illegible] سیر آب

[illegible]

... پستانه هلیله سیاه پوست ... و تخم ... چهار درم گرده برابر بمالد و در ... آن ...

در اندام بمالد ... دیگر اگر از بلغم بود هر یک ده درم یعنی ... و تر

... و کلونجی هر ... سوده ... ده درم پوست ... شکر ... بخورد ... شود

... و ... هر ... ده ... کند به شود دیگر ... انگور

... تخم ... ناخن از هر یک یک درم ... که هندی بخورد ... نوع ...

... هر روز ... دفع کند دیگر هر روز ... درم ... سوده ...

... سوده ... پستانه ... نوع ... بود دیگر هلیله زرد

... [illegible] ... شود دیگر ... [illegible]

... [illegible] ... از هر یک ... درم و ... [illegible]

... سوده ... هر روز چهار درم ... بخورد ... [illegible]

... نوع ... بود اما در ... علت ... نان گندم و ... [illegible]

... زرد ... [illegible]

... [illegible] ...

جذام

باب در آنکه جذام پیدا شود از غذاها گرم و ترش و شور و ... چون زیادت کنند یا فراخ

خوردن جذام پیدا آید اگر ماهی و شیر و شربت و ... بعد ... حلیم و بهم ...

و کنند و آنچه از کهنه بسیار شود و سیر و عسل افراط خورند یا بوقت صبح دم ... و ...

کنند و یا در روز بسیار خواب کنند یا سال بسال عادت جماع ... فصد حجامت

که بود ترک کنند یا در زمستان خورد با بسیار گرم ... کنند و یا مدام طعام خشک و ...

بخورد یا ماهی ... انگشتان اندام خار و ازین هم اسباب خون در ...

غالب شود و باد و بلغم قوت یابد و هر اندام ازین ... قوت کنند چون که ...

در بیان آنکه از جذام ... رسول صلی الله علیه و سلم مر علی مرتضی علی

کرم الله وجهه را گفتند که ای علی ... طعام بخورد دل او ... و ...

سخت شود و سستی در تن پیدا آید العلی ... که ... آدم ...

... دیگر ... و رگ ... و رگ جذام و رگ ... حقنا ...

رگ ... کنند و رگ ...

و ... خون از انف و گوش ... رگ ... چشم ...

در خضرات [illegible] که [illegible] گریستن آرد و در روز چهارشنبه حجامت

کردن [illegible] آید و [illegible] آن که [illegible] کنند در او [illegible] بدان

غسل و وضو کردن سستی آرد و [illegible] خوردن [illegible] مبتلا شود و [illegible]

در روز [illegible] سستی آرد و [illegible] خوردن رگ جذام را [illegible]

[illegible] آنکه جذام [illegible] ده نوع [illegible] اول آنکه [illegible] اندام [illegible] شود و [illegible]

[illegible] و رنگ [illegible] و ورم کند و اندوه [illegible] آرد و بعضی از [illegible] بریزد و [illegible]

[illegible] بریزد و [illegible] شود و [illegible] بزرگ برآید و بعد چند روز دفع کرده و اگر [illegible]

[illegible] ماند [illegible] اندام درشت [illegible]

[illegible] سستی بود و اگر [illegible] جای [illegible] زمان [illegible] اندام

[illegible] چون [illegible] سیاه برآید [illegible] کنند [illegible] افراد [illegible] گویند [illegible]

[illegible] اندام سیاه شود و [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] زرد

[illegible] سیوم نوع آنکه در اندام [illegible]

... [illegible] پیدا شود و [illegible] از پشت بالا رود

[illegible] این ها را [illegible] گشت گویند

رابع آنکه بر اندام [illegible] شکل خط خط [illegible] سبزی و سیاه و دانه برآید

[illegible] بخار [illegible] برآید و آنجا درشت [illegible] سوراخ [illegible] و [illegible] گیز کنند

این را کشمیر گویند [illegible] خارش [illegible] پیدا آید پنجم آنکه [illegible] سپید گو[illegible]

گرد [illegible] بشکل [illegible] رنگ سپید و سرخ [illegible] باشند این را [illegible] زنگ گشت

گویند سادس آنکه در اندام جا بجا سپیدی صاف برآید و اندرون

سرخ [illegible] زرد [illegible] سبز و [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] باشند [illegible] الا این [illegible] گویند

[illegible] قسم برص است [illegible] آنکه در [illegible] ناف بالا [illegible]

و [illegible] سپیدی [illegible] رنگ [illegible] خون برآید [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] گویند [illegible] گویند اما اگر

[illegible] از [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] آنکه [illegible] رحمت [illegible]

[illegible] شود این را کلین گویند [illegible] چهارم آنکه [illegible] گیرد و

[illegible] چون [illegible] پوستش [illegible] شود و چون [illegible] گره [illegible] و

[illegible] و آنکه [illegible] نشان [illegible] و پای [illegible] شوند [illegible] بعضی [illegible] شود و [illegible]

[illegible] و دهم آنکه نقطه [illegible] در [illegible] اندام [illegible]

[illegible] بسیار رود و این را [illegible] گویند یازدهم آنکه در اندام [illegible] سفید بر آید و [illegible]

[illegible] و خرب [illegible] گویند دوازدهم آنکه در

[illegible] اندام نقطه [illegible] سیاه و [illegible] بر آید [illegible]

[illegible] شود و [illegible] و سیزدهم آنکه در اندام [illegible] بر آید و [illegible]

[illegible] نکند و در اندام [illegible]

[illegible] اندام [illegible] شود و [illegible] در [illegible]

[illegible] در [illegible] و اندام [illegible]

[illegible] شود و [illegible]

باشد

این را ابله گشت گویند پانزدهم انکه علامت چهاردهم در ...

و دیگر انکه اندام او بسیار سیاه شود و این را بادگشت گویند

شانزدهم انکه علامت چهاردهم و پانزدهم کم گشته و در ...

باشد و دیگر انکه روی زرد شود و این را ... گشت گویند هفدهم

انکه همه علامت چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم در روی باشد و دیگر انکه

چشم و روی افروخته و چشم سپید گردد و اندام گران شود و سرفه

اید این را سل ... گشت گویند هجدهم انکه همه علامت ها در روی

باشد و دیگر انکه چشم سرخ شود و از اندام بوی گرفته اید و جای ...

زخم افته که پوست ببرد و کرم افته این را استخوان گشت گویند

هر این هجده نوع که بیان کرده شد اگر کلو افته و ... شسته

دانکه نشانی درست ... باز ... شود اینده بر ... تا انکه این علامت ...

... اندام ... باشد اگر ... نرم ... و اینده ... و ...

چو ... خون ... باشد ... اکنون از باد ... و درشت

سبب او خشک بود و در وی سیاه کند و علامت آنکه از بلغم بود سپید

بود و هر جا که در شب خارش بیشتر بود و بخار بود آنکه از گرمی خشکی

بود و آنکه از تلخ بلغم است در گرمی کند [illegible] سرخ [illegible] بود

[illegible] سود کند و آنکه از خون بود سرخ باشد و هر جا که بخار [illegible] خون [illegible] بود و درد

[illegible] خارش بیشتر کند علاج [illegible] و اسهال [illegible] فصد [illegible] رگ کنند [illegible]

[illegible] اگر [illegible] خون [illegible] خارش بود [illegible] بخورد [illegible] دو [illegible] درم [illegible]

[illegible] تا [illegible] شیر [illegible] بخورد و اگر از بلغم است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خشک زنان روغنم گشنیز مرابی حاصل کند [illegible] بعده مرهم [illegible] روغن با مقبول اورا [illegible]

دیده ما و ماه اگر به [illegible] اهم [illegible] که جمیع [illegible] و [illegible] شود [illegible]

و [illegible] مرا [illegible] که [illegible] اکسیر سیاه [illegible] [illegible] که حاصل شود [illegible]

و اگر [illegible] بود و هم کند چو [illegible] کرده [illegible] مراهم [illegible] مرا [illegible]

[illegible] روغن [illegible] [illegible] اندام را [illegible] اگر [illegible]

و [illegible] که [illegible] شود الاکثر [illegible] [illegible]

[illegible] خرما [illegible] [illegible] کرده [illegible] آب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کی [illegible] [illegible]

[illegible] شود و [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible]

[illegible] شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مدام [illegible]

بخورد نسخه سنکوله سنبل کرخته بکهلد اردها لنگی ... شم

هر حصه تخم هم رنب چهار دنبال جنبر کشته بکهلد ار دستبل مذکور را در

یک ... بنا کر ... از سفال در آتش جنبر مذکور بر ...

را جوه دید موم کرد ... سی را یک ... و زن موم طرح دهد

[illegible]

نسخه ... سنکوله ... سنکوله سنبل

... هم دو چهار ... کند ... آب ...

... در ... بند ... بر آن ...

... زد ... اقتاب ... چهار ...

... دید بعده ... هم ... در ...

... زد ... بعده ... بخورد ... آورده ...

... در ... زیر ... داد ...

... انار ... دهد ...

... چهار ...

... دید ... بعده ...

... طرح دهد ... [illegible]

با هم کرده در موسی خرج دهد گرفته نگاه دارد بعده وزن کند هرچه معلوم شود

آن قدر ده حصه مس را طرح دهد عجب شود ان شاء الله تعالی

باب دیگر ادویه پیلسوز

عرق بو	نحاسی	تکلیس	کبریت	عقاب		
ابرک	عسرت	مس	خاکستر	گوگرد	نوشادر	

تدبیر حل زاج کشف و صابون برابر جلا یه کند در جای نمناک [illegible] کند

تا که حل شود بعده بیارد گوگرد گوده را با این محلول جلا یه کند یک روز یک شب [illegible]

با همچنین تدبیر هفت نوبت کند بعده بیارد و زیبق را در هاون کند و بر سر آتش گرم کند

تا زیبق گرم گردد در روی ان نیز گوگرد را [illegible] چهار درم بر زیبق طرح کند و از

آتش دور کند از دو زیبق و گوگرد در آخر [illegible] منعقد شود [illegible]

برابر است از زن قلعی یا سرب طرح دهد نقره بیک رآید ان شاء الله تعالی

تیمار کان

این کتاب مالک سید [illegible] بن [illegible]

ذنب	زهره	شمس	قمر	مشتری	عطارد	راس
جست	مس	طلا	نقره	قلعی	زیبق	روی
زحل	مریخ					
سرب	آهن					

۱۱۱

چون ملغم سنبل را کرک کند بعده آتش دهد عقد بر حلقی را الا کرد بود

[illegible] شده نکته‌ها ... رحتی کبر در سیماب را کرک کند منعقد شود

... سعید ... قلعی ... اورده لوحی

... [illegible] ... رحل کند در باجک آتش دهد عقد شود

سنبل را در شیره مقدار حل کند در باجک ... [illegible]

... در رحتی مقدار هفت غوطه دهد بار بار و الو کرد در باجک ...

سیماب جست برگ کا هو و سیاه در رگ حل کند در شیره آن جست سیماب را ...

... سیماب در ... کرکسی کریسی ... حل کند ...

... در جست ... قرنفل ... در زرنیخ اورده بر سنگ ... [illegible]

جو ... تمام ... حل شود بر مس ... کند عجایب بیند ...

... کرفته ... در سیماب ... مدبور

حل کند در موسی ... در باجک آتش دهد ...

... مرتبه ... مرتبه کند ... کرد

نخست

بیار دو رسی کو علی درخت نیم و زنند دو انار چهار توله در شوره ایض

یکبید که اسنکرف را توده دهند تمام رسی منکور جذب شود بعده

بیرون نمود بر درد در هوی اندا خته جرخ دهند بعد از بیار رکیماب

نلی این علی کوته داران سیماب اندا خته که هر ادر یم

سنکرف منکور در نلی اندازد و محکم دهان هستم بر

انکشت نیم دهند تا بشد قدر قدر در پارچه در

خام حالند بیرون آید بر جا شود در پارچه عقد کرده بعده عقد

کرخته در شیشه اندازد دهان محکم کرده اندر اید تا نور

بر طوده زر را در شیشه نهند آن تا کرد منکور مر جول کذند انتی

دیک دهند تا رسد تمام بعده کرخته در شیشه محکم سیماب بیکرد

جرخ هوی اندا خته جرخ دهند از ... خالص شود تا گردد

بیار زرد ... آن زرد ...

... رسی او ... انار ... نیم انار بیکرد

این رسی ... انار بیکرد

... در ظروف ... اندازند

... عقد ... دهان را یک تولہ ... دو قدم

[illegible]

بونده بر بیلد دیکر [illegible] در [illegible] بانکنی [illegible] عشق [illegible]

شعرا درزیله بلبری گیزه گیدی [illegible] آلنا [illegible]

دوشن چوره [illegible] گرفته [illegible] ایلار [illegible] شیر سفید [illegible]

[illegible] ورده [illegible] روزی در یک ضرر [illegible] گلشنی الا احد

[illegible] یک و بر [illegible] تیار [illegible] دوید [illegible]

دوا لاد ماشی مدت [illegible] زند [illegible] ضرور [illegible]

[illegible] انک [illegible] بوشید [illegible] جنداری دید [illegible]

الحمد [illegible] سوم گرد دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] پارہ [illegible] اولیا [illegible]

[illegible] روز [illegible] بہاری [illegible]

[illegible] پارہ موس [illegible] اور [illegible]

[illegible] وہ [illegible]

[illegible] ہندی [illegible] بات [illegible] میں [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible]

[illegible] کے [illegible]

پارہ [illegible]

[illegible] ہاتھ [illegible] میں خوب [illegible]

او [illegible] موس [illegible] پارہ کو پانی [illegible] میں [illegible]

[illegible] چار [illegible] کرنا [illegible] کا [illegible]

[illegible] سیان [illegible] اور [illegible] کے [illegible]

[illegible]

اور چونا ... پھر تانبہ کو صاف کریکو نبوتی کہ

... کو ڈالدیں ... میں نکالکر تانبیکو ... خلاصہ